

## نخبگان قدرت در جامعه آمریکا

### شبنم دادپور<sup>۱</sup>

**چکیده:** آن گونه که ادعا می‌شود، قدرت در جامعه آمریکا در نهادها و مؤسسات بزرگ آن متمرکز شده و افرادی که در رأس این نهادها قرار دارند به‌عنوان نخبگان قدرت در آن کشور شناخته می‌شوند. اما، در طول تاریخ آمریکا شاهد این نکته هستیم که همواره این افراد تحت سلطه یک طبقه برتر (ثروتمند) قرار داشته‌اند. بنابراین، این سؤال مطرح می‌شود که قدرت واقعی در ایالات متحده در دست چه افرادی است؟ در پی پاسخ به این سؤال به تشریح طبقه برتر و نهادهای مربوط به این طبقه، نخبگان قدرت در ایالات متحده در ۴ گروه مختلف بازرگانی، دولتی، فرهنگی و رسانه‌ای پرداخته می‌شود. در این مقاله با استفاده از آمار و ارقام و روش توصیفی-تحلیلی به بررسی وضعیت طبقه برتر و نخبگان آمریکا پرداخته خواهد شد تا روند نفوذ و تأثیرگذاری طبقه ثروتمند بر نهادها و سازمان‌های مختلف در راستای اهدافشان در طول تاریخ ایالات متحده مشخص شود. این یافته‌ها می‌تواند ما را در شناخت بهتر شرایط حاکم بر ایالات متحده یاری رسانده و بافت جامعه آمریکایی را بهتر نشان دهد.

**واژگان کلیدی:** ایالات متحده، نخبگان قدرت، طبقه برتر، طبقه حاکم، نهادها و مؤسسات.

---

۱. خانم شبنم دادپور دانش‌آموخته مطالعات منطقه‌ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

## مقدمه

همواره تاریخ و تمدن‌ها به وسیله نخبگان<sup>۱</sup> شکل گرفته‌اند (Sora, 2003: 1). در آمریکا نیز نخبگان آن کشور از مهم‌ترین ارکان نظام به حساب می‌آیند. بنابراین، بررسی عملکرد آنان یکی از راه‌های آشنایی با سیاست و حکومت، جامعه و فرهنگ آمریکایی است.

اصطلاح "نخبه" به معنای کسانی که قدرت را در دست دارند، ممکن است گاهی اوقات در برگرفته مفهومی منفی باشد، اما حضور آن‌ها برای مدیریت جوامع ضروری است. در هر مجموعه‌ای گروهی از افراد هستند که قدرت را در دست دارند: در احزاب سیاسی، اتحادیه‌های کارگری، دولت‌های دموکراتیک و یا حتی حکومت‌های مطلقه نیز وضع به همین منوال است. نخبه‌گرایی الزاماً به معنای حکومت مطلقه و کنترل دیکتاتوری نیست؛ اگرچه نخبه‌گرایی شامل انتخاب افراد با ویژگی‌های خاص برای تصمیم‌گیری می‌شود، اما این امر به صورت خودکار انجام نمی‌شود و به این معنا نیست که الزاماً آن‌ها خودمحمور هستند و یا ذهنی بسته و ساده دارند. حضور نخبگان بخشی از نیاز جامعه به نظم و تصمیم‌گیری بهتر است.<sup>۲</sup>

در ایالات متحده وجود اصطلاحاتی مانند نخبگان قدرت،<sup>۳</sup> طبقه حاکم،<sup>۴</sup> ثروتمند و بسیار ثروتمند<sup>۵</sup> و... نمونه‌هایی از عناوینی هستند که در خصوص طبقه نخبگان به کار می‌رود. اما تعریفی دقیق و اجماعی در این خصوص که این افراد چه کسانی هستند، چگونه به قدرت رسیده‌اند و یا این که با قدرت خود چه می‌کنند، وجود ندارد. توماس دای در این زمینه معتقد است: هر جامعه‌ای از دو طبقه تشکیل شده، اقلیتی که حکومت می‌کنند و اکثریتی که توسط این گروه اقلیت که همان نخبگان هستند، رهبری می‌شوند (Dye and Zeigler, 2008: 1).

همواره این موضوع دغدغه بسیاری از تحلیل‌گران بوده که بتوانند جهت شناخت بهتر آمریکا، تعریفی دقیق از افرادی که قدرت را در دست دارند، ارائه دهند. بر پایه تعریفی کاربردی در خصوص نخبگان ملی آمریکا می‌توان گفت: "نخبگان افرادی هستند

### 1. Elite

۲. همیلتون در این زمینه معتقد بود: "این که گفته شود صدای مردم همان صدای خداوند است صحیح نیست زیرا افکار مردم متغیر و آشفته است و به ندرت می‌توانند تصمیم یا قضاوتی درست داشته باشند، بنابراین حضور نخبگان لازم و ضروری است". بنگرید به:

A. Hamilton, Records of the Federal Convention of 1796 cited in: Dye, 1996: 5.

3. The elite power

4. The ruling class

5. The rich and the super - rich

که در رأس نهادهای جامعه آمریکا قرار دارند و دارای اقتدار رسمی جهت هدایت و مدیریت برنامه‌ها، سیاست‌ها، فعالیت شرکت‌های بزرگ، مناصب حکومتی، مدنی و نهادهای فرهنگی در سرتاسر ایالات متحده هستند.<sup>۱</sup> در واقع در آمریکا آن‌گونه که عنوان می‌شود قدرت برتر در نهادهای آن جامعه مستقر است: بخش صنعتی و شرکت‌ها که خود شامل بانک، بیمه، بنگاه‌های سرمایه‌گذاری و... است. بخش حکومتی شامل رئیس جمهور، معاون، وزرا، همکاران، دستیاران، سفرا، نمایندگان کنگره، رهبران احزاب، دادگاه عالی و اعضای سران نظامی و ... بخش سوم، نهادهای فرهنگی که شامل مدارس خصوصی، دانشگاه‌ها، اندیشکده‌ها، بنیادها و ... و بخش چهارم رسانه‌ها است (Dye and Zeigler, 2008: 7-11)

آمریکا نمونه‌ای از جامعه‌ای است که بیشترین قدرت آن در دست تعداد محدودی از افراد است. در سال ۱۹۹۵ از تعداد ۲۸۱ میلیون آمریکایی<sup>۱</sup> تنها چند هزار نفر در خصوص مسائل مهم مملکتی مانند جنگ و صلح، قیمت‌ها و دستمزدها، سرمایه‌گذاری‌ها، مالیات و سود، تحصیلات، رفاه، تبلیغات و وسایل ارتباط جمعی و ... برای کل جامعه تصمیم می‌گرفتند. در سال ۱۹۹۵، حدود ۷۳۱۴ موقعیت نخبگی شناسایی شد. آن‌ها نیمی از عایدی و درآمد جامعه صنعتی آمریکا، نیمی از عایدی بانک‌ها و سه‌چهارم درآمد شرکت‌های بیمه را در اختیار دارند و افرادی هستند که شرکت‌های بزرگ سرمایه‌گذاری در وال‌استریت،<sup>۲</sup> شبکه‌های تلویزیونی و دفاتر حقوقی را اداره می‌کنند (Dye, 1996: 12). در اصل ایالات متحده توسط گروهی نخبه یعنی بوروکرات‌ها و فعالان اجتماعی که کسب و کار این کشور را مدیریت و اجرا می‌کنند، اداره می‌شود و این حقیقتی است که از قدرت "به نام مردم" استفاده می‌شود (Dye, 1976: 4).

اندیشمندانی مانند میلز این وضعیت را مورد نقد قرار داده و مغایر با دموکراسی در آمریکا می‌دانند. او در کتاب نقدی بر جامعه‌شناسی آمریکایی می‌گوید: "ساخت اجتماعی ایالات متحده آمریکا روی هم رفته یک ساخت دموکراتیک نیست. جامعه آمریکا فقط از لحاظ ظاهر و در حرف و نه در عمل یک جامعه دموکراتیک است، زیرا بسیاری از نهادهای موجود آن عملاً غیردموکراتیک است. اقتصاد سرمایه‌داری خارج از کنترل انجمن‌ها و توده مردم است، دستگاه اداری نظامی و سیاسی آن نیز چنین است" (میلز، ۱۳۶۰: ۲۰۲).

۱. هم‌اکنون جمعیت آمریکابه بالای ۳۱۷ میلیون نفر رسیده است.

کثرت‌گرایانی چون رابرت دال<sup>۱</sup> معتقدند که قدرت باید به‌طور گسترده میان عموم پراکنده شود و احزاب و گروه‌های سیاسی با گرایش‌های مختلف با یکدیگر رقابت داشته باشند،<sup>۲</sup> در حالی که در آمریکا نقش اصلی در سلسله مراتب قدرت توسط عده‌ای نخبه ایفا می‌شود و تنها آنان هستند که قدرت را در اختیار دارند. رابرت دال این روند را "دموکراسی آمریکایی" می‌خواند که در چارچوب فرایندهای دموکراتیک، مردم و احزاب حاضر نیستند نقش اصلی در قدرت را ایفا کنند، چرا که آن‌ها از طریق مشارکت در حوزه‌های سیاسی کم‌اهمیت یا غیرسیاسی به حداکثر مطلوبیت‌های مورد نظر خود دست پیدا می‌کنند. او حکومت آمریکا را برخلاف میلز، دموکراتیک می‌داند (دال، ۱۳۷۸: ۳۸).

مؤسسات بزرگ در آمریکا بدون تمرکز قدرت در دست عده‌ای در بالا قابل هدایت نیستند. افراد و توده‌ها باید توسط متخصصان و کسانی که می‌دانند چه چیزی برای آمریکا بهتر است، هدایت شوند. دال معتقد است نخبگان افرادی هستند که نقش‌های قدرت را در جامعه اشغال می‌کنند و در یک جامعه پیشرفته و پیچیده این نقش‌ها ساختار بندی شده هستند. باید در نظر داشت که مسئولیت، قدرت را در پی دارد و افراد بدون مسئولیت، فاقد قدرت خواهند بود (Dye, 1996: 11).

با مطالعه در خصوص نخبگان آمریکا می‌توان به این نتیجه رسید که بهترین اصطلاح برای توصیف جامعه آمریکا "نخبه‌گرایی متکثر" است.<sup>۳</sup> این ایده بیان می‌دارد که در جامعه آمریکا نخبه‌گرایی تنها در میان سفیدپوستان پروتستان انگلوساکسون<sup>۴</sup> نیست و دیگر گروه‌ها اعم از یهودیان (Petras, 2008: 5)، سیاه‌پوستان (Graham, 1999: xi) و دیگر نژادها می‌توانند در رأس نهادهای مهم در آمریکا قرار گیرند و با یکدیگر به رقابت بپردازند. برطبق نظر وی چندگانگی بین نخبگان در ایالات متحده به دلیل پیچیدگی سازمان‌های اجتماعی و تخصصی شدن مهارت‌هاست و در نتیجه تمرکز بیشتر قدرت را سبب می‌شود. بنابراین، می‌توان گفت به نوعی کثرت‌گرایی نیز در آمریکا رعایت می‌شود و روال نخبه‌گزینی باز است و در واقع شخصیت، استعداد، ارزش‌ها و جهت‌گیری‌های افراد باعث می‌شود تا آن‌ها بتوانند به "نخبگان قدرت" برسند (Dye, 1996: 5-7).

#### 1. Robert Dahl

۲. در این خصوص جفرسون معتقد بود که عامه مردم باید در حکومت شرکت کنند تا حکومت امن باشد و مشارکت تک تک افراد را برای پایدار بودن حکومت امری ضروری می‌دانست. رجوع شود به: (Girvetz: 1967: 110)

#### 3. Plural Elitism

#### 4. White, Anglo- Saxon Protestant (WASP)

مایکل والتسر در کتاب "آمریکایی بودن به چه معناست" بیان می‌کند که زندگی سیاسی عموماً در آمریکا براساس شایستگی است و پیشرفت در فرهنگ و جامعه آمریکایی ارزش بالایی دارد (Walzer, 1992: 68) اما با مطالعه تاریخ آمریکا می‌توان گفت رسیدن به این مرحله به آسانی صورت نمی‌گیرد. در ادامه به این موضوع خواهیم پرداخت که در طول تاریخ دسترسی به امکانات برای همه‌ی افراد به یک میزان نبوده و افراد طبقه برتر (ثروتمندان) در آمریکا هدایت اکثر نهادها را به‌طور مستقیم و یا غیرمستقیم در اختیار داشته‌اند.

به‌طور کلی هر طبقه بالای اجتماعی را می‌توان به نسبت درصد ثروت و درآمد و رهبرانش کم‌وبیش "طبقه حاکم"<sup>۱</sup> هم نامید. اصطلاح طبقه حاکم، یک طبقه بالای اجتماعی است که میزان نامتعادلی از ثروت کشور را صاحب است، مقدار نامتناسبی از درآمد کشور را دریافت می‌دارد و تعداد زیادی از اعضایش در کنترل نهادها و گروه‌های مهم تصمیم‌گیرنده، شرکت دارند.

تنها ۱٪ از جمعیت آمریکا شامل طبقه برتر است و لذا اگر طبقه حاکم هم باشد به تنهایی حکومت نمی‌کند، اما اکثر رهبران غیرطبقه بالا به‌وسیله اعضای طبقه برتر انتخاب شده و تعلیم و تربیت لازم را می‌بینند. در واقع پیشرفت و ترقی این گروه بسته به حفظ هدف‌هایی است که در آن با اعضای طبقه بالا سهیم هستند (دامهوف، ۱۳۵۸: ۱۳-۱۴).

از این‌رو، در تعریف "نخبگان قدرت" می‌توان گفت آنان رهبران عالی‌رتبه مؤسسات تحت کنترل طبقه برتر هستند. اعضای طبقه برتر اقتصاد را از طریق مالکیت سهام و مدیریت بنگاه‌ها، نظام را از طریق وزارت دفاع، حرفه حقوقی را از طریق مؤسسات بزرگ حقوقی و مدارس مهم کنترل می‌کنند و هدف‌های نخبگان قدرت ضرورتاً همان مقاصد و هدف‌های اعضای طبقه بالاست (دامهوف، ۱۳۵۸: ۴۹). اما اعضای طبقه برتر در ایالات متحده چه کسانی هستند؟

### طبقه برتر

ظهور طبقه برتر آمریکا در سطح ملی در نیمه دوم قرن نوزدهم صورت گرفت. با پیدایش اقتصاد بنگاهی در سطح ملی که اساس اقتصادی این طبقه را تشکیل می‌داد و نیز پیدایش وسایل حمل و نقل و شبکه ارتباطات در سطح ملی همبستگی این طبقه بیشتر شد و باعث خارج شدن آن از جنبه‌های محلی گردید (میلز، ۱۳۸۳: ۱۵۷).

ثروتمندانی که قبل از جنگ داخلی آمریکا ثروتمند بودند بنیان‌گذاران بیشتر خانواده‌های بانفوذ آمریکایی گردیدند و کسانی که پس از آن زمان ثروتمند شدند، به آن‌ها پیوستند. کلمه میلیونر در سال ۱۸۴۰ به کار رفت و اولین میلیاردهای واقعی بعد از جنگ داخلی در آمریکا ظاهر شدند. در واقع هر نسل از نسل قبلی ثروتمندتر بود و ثروتمندان قدیمی به وسیله ازدواج متقابل با ثروتمندان جدید یا به کار انداختن سرمایه‌هایشان در سهام بنگاهی به ثروت خود می‌افزودند (دامهوف، ۱۳۵۸: ۱۸).

بیشتر بخش‌های طبقه برتر امروز آمریکا در واقع همان نوادگان تجار ثروتمند و بنیان ثروت آمریکا هستند. افراد این طبقه به علت داشتن ذخایر مالی، مستغلات و سهام تراست‌ها از نظر مالی تأمین بوده و به سیاست می‌پردازند و یا انرژی خود را در امور خیریه و طرح‌های فرهنگی به کار می‌اندازند (Dahl, 1961: 241).

طبقه بسیار ثروتمند شهری آمریکا عمدتاً برخاسته از شرق ایالات متحده و از خانواده‌هایی هستند که از منزلت اجتماعی طبقات برتر برخوردارند و اغلب آن‌ها دارای مذهب پروتستان بوده و در مقایسه با افراد عادی تحصیلات بالاتری دارند. طبقه برتر جامعه از نظر شغلی در بین افراد بسیار متمول و توانگر، جزو تجار و بازرگانان به شمار می‌روند (دامهوف، ۱۳۵۸: ۱۰).

نکته جالب توجه آن که تاریخچه افراد متمول و بسیار ثروتمند در آمریکا مردسالاری است؛ بدین ترتیب که همواره مردان ۸۰ تا ۹۰ درصد از ثروت و سرمایه‌های کلان آمریکا را در اختیار داشته‌اند (میلز، ۱۳۸۳: ۱۶۳-۱۶۲). اما زنان طبقه برتر نیز دارای ویژگی‌های خاص بوده و از دیگر زنان جامعه متمایز بوده‌اند. این دسته از زنان به مدارس خصوصی مجزایی می‌روند، باشگاه‌های اجتماعی خود را دارند و انجمن‌های داوطلبانه تشکیل می‌دهند. زنان مسن‌تر مسئولیت مؤسسه‌های خیریه و فرهنگی جامعه را بر عهده می‌گیرند (Ostrander, 1984: 7) و تلاش می‌کنند تا به موازات مردان در سطح مدیریت اقتصادی و سیاسی برسند (Domhoff, 2006: 60). پذیرفتن نقش‌های داوطلبانه اجتماعی از ویژگی‌های اصلی زنان طبقه بالاست که به تدریج به سیمت‌های بالاتری منجر می‌شود. امروزه بعضی از آنان توانسته‌اند به مدیریت شرکت‌ها دست پیدا کنند (Zweigenhaft and Domhoff, 1998: 58).

### نهادهای اعضای طبقه برتر

اعضای طبقه برتر تحت عنوان "اشرافیت تجاری آمریکا" از طریق نهادهایی چون مالکیت سهام، سپرده‌های بانکی، مدارس خصوصی، باشگاه‌ها و تفریح‌گاه‌های انحصاری

امور خیریه و هیئت‌های مدیره بنگاهی به هم پیوسته و وابسته هستند و روش‌هایی برای تربیت و آماده کردن اعضای خود (زنان و مردان) دارند که به آن‌ها پرداخته می‌شود (دامهوف، ۱۳۵۸: ۲۱).

### مدارس و دانشگاه‌های خصوصی

اهمیت و رشد این مدارس مصادف با رشد طبقه برتر در سطح ملی در قرن نوزدهم بود. بالتزل<sup>۱</sup> تأکید می‌کند که در آن زمان مدارس خصوصی عامل اصلی جامعه‌پذیر شدن طبقه بالای آمریکا بود (دامهوف، ۱۳۵۸: ۲۳). مدارس خصوصی انحصاری بیشتر در ناحیه شمال شرقی آمریکا و در بهترین مناطق مستقر هستند و توسط کلیسای پروتستان ساخته شده‌اند (Stevens, 2007: 5-10). این مراکز به صورت خصوصی اداره شده<sup>۲</sup> و شهریه این مدارس چیزی بالغ بر ۳۳۰۰۰ دلار است و به‌رغم این که از هر سه دانش‌آموز یک نفر می‌تواند بورس تحصیلی بگیرد، اما بیش از ۸۰٪ دانش‌آموزان آن‌ها از خانواده‌های ثروتمند هستند. نیمی از خانواده‌هایی که فرزندان خود را به این‌گونه مدارس می‌فرستند، درآمدی بیش از ۴ برابر حد متوسط درآمد ملی دارند. اگرچه شهریه این‌گونه مدارس بسیار بالاست، اما راه دانش‌آموزان را برای پذیرش در دانشگاه‌های نخبه‌پرور آمریکا باز می‌کند. مدیران و کارکنان این‌گونه مدارس از مجرب‌ترین افراد در سطح ملی به شمار می‌آیند (Hartman, 2007: 71). در آنجا برای هر ۵ دانش‌آموز، یک معلم وجود دارد و این در حالی است که در سطح ملی به‌طور معمول این تعداد ۲۲ نفر است (ابوالفتح، ۱۳۸۱: ۷۶). امروزه مربیان کارآموده‌ای که دستمزدی بالغ بر ۳۳۰۰۰ دلار دریافت می‌کنند، به دلیل داشتن تجربه فراوان و آشنا بودن به مراحل پذیرش در دانشگاه‌های برتر این دانش‌آموزان را برای آزمون ورودیه، امتحانات و مصاحبه‌های دانشگاه‌های برتر آماده می‌کنند. مدارس، براساس تجربه‌های طبقات برتر، مکان‌های شخصیت‌دهی و تشخیص افراد به حساب می‌آیند زیرا در این مدارس امور مذهبی (Lindsay, 2007: 5)، خانوادگی و تحصیلی مخصوص طبقات برتر به نوجوانان تزریق و فنون حفظ استانداردهای جایگاه به آن‌ها آموزش داده می‌شود (میلز، ۱۳۸۳: ۱۰۹).

چهار پنجم دانشجویان هاروارد از همان ۲۰٪ طبقه برتر در آمریکا هستند؛ یعنی همان خانواده‌هایی که فرزندان خود را به این مدارس خصوصی فرستاده‌اند. ارتباط خوب و

1. Baltzel

۲. لفظ St. Grottlesex ترکیبی از پنج مدرسه مهم در این منطقه است: St Paul's- Groton Schools-

Saint George's - Saint Mark's - Middlesex

نزدیکی بین مدارس خصوصی و دانشگاه‌های برتر در آمریکا وجود دارد زیرا اصول و ضوابط آن‌ها به هم نزدیک است، ضمن آن که دانشگاه‌های برتر در آمریکا به کمک‌های اهدایی افراد ثروتمندی که از آنجا فارغ‌التحصیل می‌شوند، نیاز دارند. بنابراین، فرزندان آن‌ها نیز خودبه‌خود از این امتیاز بهره برده و تحت پوشش دانشگاه هستند. به این گروه افراد که از این طریق وارد هاروارد می‌شوند گروه "دودمان" می‌گویند، یعنی کسانی که بدون داشتن این شرط ممکن بود در آن دانشگاه‌ها پذیرفته نشوند و تنها چون "پسر هاروارد"<sup>۲</sup> هستند، موفق شده‌اند. هزینه ورود به دانشگاه‌های برتر در آمریکا بسیار بالاست. سالانه به‌طور تقریبی ۴۰۰۰۰ دلار برای مقطع لیسانس و ۵۰۰۰۰ دلار برای مقاطع بالاتر لازم است که این مقدار برابر با درآمد سالانه یک خانواده متوسط در آمریکاست (Hartman, 2007: 72-74).

کمیته پذیرش دانشگاه‌های برتر نیز علاوه بر توجه به نمرات بالای دانش‌آموزان، به منفعت و سود و شخصیت‌ها نیز اهمیت می‌دهند. کسانی که به مدارس خصوصی رفته‌اند از نظر این کمیته نسبت به بقیه برتری دارند. دانش‌آموزانی که در مدارس خصوصی تحصیل کرده‌اند از نظر آموزش و پرورش با بقیه متفاوتند و در واقع چون اعضای این کمیسیون‌ها خود نیز اکثراً در همین مدارس درس خوانده‌اند، نسبت به پذیرش این افراد انعطاف‌پذیری بیشتری دارند و در واقع این دور همواره در حال تکرار است. تقریباً ۹۰٪ محصلین مدارس و مؤسسات آموزشی خصوصی به آی‌وی لیگ<sup>۳</sup> راه پیدا می‌کنند (دامهوف، ۱۳۵۸: ۲۴). در سال‌های اخیر دانشگاه‌های برتر آمریکا به گونه‌ای گسترده، شروع به پذیرش افرادی از طبقه بالا کرده‌اند تا از این طریق بتوانند از خانواده‌های ثروتمند حداکثر استفاده را ببرند. طبق نظر فلدمن:<sup>۴</sup> "اگر پذیرش در این نوع دانشگاه‌ها تنها براساس استعداد افراد بود، در آن زمان عدالت رعایت می‌شد و شاید نیمی از این افراد ثروتمند، شانس پذیرفته شدن در این دانشگاه‌ها را از دست می‌دادند." (Hartman, 2007: 73)

در موارد بسیاری کنترل دانشگاه‌های مهم در آمریکا توسط اعضای آریستوکراسی تجاری و با کمک‌های اهدایی آن‌ها انجام می‌پذیرد. تقریباً نیمی از ۲۰۰ بنگاه مالی در

1. Lineage

2. Harvard Son

۳. Ivy league: تعدادی از دانشگاه‌های برتر در شمال شرق آمریکا که از نظر آکادمیک در سطح عالی هستند: Harvard, Brown, Cornell, Yale, Princeton, Pennsylvania, Dartmouth, Columbia.

4. Feldman



سال ۱۹۶۲، حداقل یک نماینده در هیئت امنای دانشگاه‌های برتر داشتند (دامهوف، ۱۳۵۸: ۸۰).

می‌توان به جرأت گفت تعداد زیادی از افراد طبقه بالا شانس راه یافتن به دانشگاه‌های برتر را دارند، زیرا امکان پرداخت شهریه حتی با وجود گرفتن وام، برای طبقه متوسط یا پایین جامعه بسیار دشوار است. افرادی که از این دانشگاه‌ها فارغ‌التحصیل می‌شوند، در واقع همان کسانی هستند که سمت‌های مهم سیاسی و اقتصادی را در آمریکا به دست می‌آورند. تعداد زیادی از حقوق‌دانان، اطباء، روشنفکران، سیاستمداران و مدیران برجسته فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های برتر هستند و آن طور که بالتزل خاطر نشان می‌سازد، این دانشگاه‌ها محل اصلی تعلیم و تربیت رؤسای جمهوری آمریکا بوده‌اند. در نیمه اول قرن بیستم، ۵ تن از رؤسای جمهور فارغ‌التحصیل یکی از دانشگاه‌های ییل، پرینستون، امرست، و بقیه از استانفورد یا هاروارد بودند (Hartman, 2007: 74).

امروزه نیز تعداد زیادی از سیاستمداران برجسته در همین دانشگاه‌ها تعلیم دیده‌اند. بوش‌ها، (پدر و پسر)، ال گور و جان کری از طبقه برتر جامعه آمریکا هستند و در یکی از همان مدارس خصوصی در شرق تحصیل کرده و به دانشگاه‌های برتر راه پیدا کردند. بیل و هیلاری کلینتون نیز فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های برتر هستند (کلینتون، ۱۳۸۲: ۶۴). نکته جالب توجه آن که اکثر رؤسای جمهور آمریکا، فارغ‌التحصیلان رشته حقوق در دانشگاه‌های برتر بوده‌اند. بنابراین، می‌توان گفت حضور این افراد در دانشگاه‌هایی مانند ییل و هاروارد، در واقع نشان‌دهنده تأثیرگذاری سیاسی طبقه سنتی برتر جامعه آمریکا در این نهادهاست. در دنیای تجارت نیز اکثر نخبگان اقتصادی آمریکا، فارغ‌التحصیلان این دانشگاه‌ها بوده‌اند. در اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی ۵۰ درصد از رؤسای ۲۶۵ شرکت معظم آمریکایی در یکی از ۱۲ دانشگاه برتر درس خوانده بودند (Hartman, 2007: 74-75).

### باشگاه‌ها و سازمان‌های فرهنگی

باشگاه‌ها مکانی غیررسمی هستند که اعضا در آن‌ها با اصول و قواعد خاص طبقه خود آشنا می‌شوند و همچنین محلی برای پی‌ریزی و زمینه‌سازی معاملات تجاری مهم و بزرگ هستند که در آن‌ها اختلافات سیاسی و اقتصادی تعدیل یافته و به رفتاری دوستانه مبدل می‌شود. باشگاه‌های هاروارد، پرینستون، ییل از مهم‌ترین باشگاه‌های آمریکا به شمار می‌آیند و شعبات نیویورک آن‌ها مکانی برای ارتباط میان تجار بزرگ و

همچنین مکانی برای آشنایی فرزندان اعضای طبقه برتر با یکدیگر و ازدواج آنهاست که از این طریق پیوند میان این طبقه محکم‌تر می‌شود (دامهوف، ۱۳۵۸: ۲۶). اعضای طبقه بالای آمریکا در سازمان‌های بی‌شمار فرهنگی و خیریه مشارکت دارند و در واقع با کمک‌هایی که به این نهادها می‌کنند، آنها را تحت کنترل خود دارند.<sup>۱</sup> حال با توجه به توضیحات داده شده درخصوص طبقه برتر و نهادهای مربوط به این گروه اقلیت، به تشریح نخبگان در آن کشور پرداخته می‌شود.

### انواع نخبگان در آمریکا

به‌طور کلی می‌توان نخبگان آمریکا را در ۴ گروه عمده دسته‌بندی کرد: نخبگان بازرگانی،<sup>۲</sup> نخبگان دولتی،<sup>۳</sup> نخبگان فرهنگی<sup>۴</sup> (تأسیسات مدنی)<sup>۵</sup> و نخبگان رسانه‌ای.<sup>۶</sup>

### نخبگان بازرگانی

کنترل منابع اقتصادی در هر جامعه‌ای باعث ایجاد قدرت می‌شود (Dye 1996: 5). ثروتمندان آمریکا بَرندگان جامعه‌ای هستند که در آن پول و ارزش‌های مالی حرف اول را می‌زند (میلز، ۱۳۸۳: ۱۴۷). با مرور تاریخ آمریکا، متوجه می‌شویم که همواره به‌دست آوردن پول یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های آمریکاییان بوده است (دوتوکویل، ۱۳۴۷: ۲۲). امروزه در آمریکا اداره نهادهای مهم اقتصادی مانند بانک‌ها، ادارات بیمه، شرکت‌ها و بنگاه‌های سرمایه‌گذاری تا حد زیادی قدرت به‌وجود می‌آورد. این نهادها هستند که تصمیم می‌گیرند تا چه میزانی کالا تولید شود، چه افرادی به کار گماشته شوند، هزینه‌ها را برآورد کرده و دستمزدها را تعیین می‌کنند. مدیران عالی‌رتبه در رأس دنیای شرکت‌ها قرار دارند که به نوبه خود دنیای حاکمیت اقتصادی در کشور است. در

۱. اتحادیه جونیور(انجمن پیشرو) به طور مثال مکانی برای زنان اشرافی در آمریکا است، که توسط خواهر هریمن و عده‌ای دیگر در سال ۱۹۰۱ در نیویورک تأسیس شد و در سال ۱۹۶۰ حدود ۷۸ هزار عضو داشت. این مجمع یکی از مهم‌ترین سازمان‌ها برای انتخاب زنان طبقه برتر در شهرهای کوچک و زنان مدیر موفق بنگاه‌ها بوده و از مشخصات مهم این اتحادیه ترکیب ملی آن است. این اتحادیه در تلاش است تا راهکارهایی برای پیشرفت زنان طراحی کند (دامهوف، ۱۳۵۸: ۲۹).

2. The business elite

3. Government elite

4. Culture elite

5. The civic establishment

۶. Media elite: به دلیل اهمیت رسانه‌ها در ایالات متحده، نخبگان رسانه‌ای در دسته‌ای جداگانه از نخبگان

فرهنگی بررسی می‌شوند.

واقع سرنوشت کشور به ابتکار عمل و خلاقیت اقتصادی این افراد گره خورده است (Dye, 1996: 4-5).

مدیران عالی‌رتبه افرادی هستند که دو یا سه جایگاه مسئولیتی رده بالای هر یک از صدها سازمان و شرکتی را اشغال کرده‌اند که از نظر مقیاس و سرمایه جزء بزرگ‌ترین شرکت‌ها به‌شمار می‌روند. آن‌ها عمدتاً به گروه "وسپ"<sup>۱</sup> تعلق دارند، شهرنشین هستند و در خانواده‌های طبقات برتر یا طبقه بالای متوسط<sup>۲</sup> جامعه متولد شده‌اند و پدرانشان عمدتاً رئیس یا کارفرما بوده‌اند. در هر مقطع زمانی بیش از ۶۰ درصد مدیران از طبقه افراد متخصص و شاغل در امور تجاری بوده‌اند (Dye 1996: 19).

### تمرکز قدرت اقتصادی در آمریکا

قدرت اقتصادی در آمریکا به شدت متمرکز است. دولت از سیستم اقتصاد آزاد تبعیت کرده (Gritzner, 2008: 89) و یکی از موفق‌ترین کشورها در زمینه اقتصادی است.<sup>۳</sup>

دولت هر ساله مالیات ۵ میلیون شرکت را دریافت می‌کند و بر طبق گزارش مجله فوربز،<sup>۴</sup> ۵۰۰ شرکت برتر آمریکایی هر ساله حدود ۷/۲ تریلیون دلار معادل ۶۰ درصد کل عایدی شرکت‌ها در سراسر آمریکا را به‌دست می‌آورند (Dye 1996: 20). اما چه کسانی اقتصاد آمریکا را کنترل می‌کنند؟ به شکلی رسمی و قانونی هیئتی از رؤسا کنترل نهادهای اقتصادی را در دست دارند. در هر شرکت حدود ۱۵ نفر به عنوان هیئت امناء و در اصل در ۱۰۰ شرکت برتر، حدود ۲۵ نفر افراد نخبه، حضور دارند. تصمیمات اساسی در این نهادها توسط این افراد گرفته می‌شود.<sup>۵</sup>

اما در داخل خود هیئت امناء نیز شاهد دو گروه از مدیران هستیم، گروهی که حدود ۴۰٪ را در بر می‌گیرد و جزو مدیران داخلی<sup>۶</sup> به‌شمار می‌آیند که شامل رئیس هیئت مدیره، مدیره، مدیر عامل<sup>۷</sup> مدیران اجرایی<sup>۸</sup> و معاونین است. سیاست‌گذاری‌ها و تصمیمات مهم

۱. سفیدپوست، آنگلو ساکسون پروتستان (WASP (White Anglo-Saxon Protestant)

2. The Upper Middle Class

۳. GNP آمریکا در سال ۲۰۰۶، ۱۳ تریلیون دلار بود. برای مطالعه بیشتر در خصوص اقتصاد ایالات متحده رجوع شود به: (Gritzner, 2008: 89).

4. Forbes

۵. به طور مثال: Exxon Mobil, General Motors, ford, IBM, General electric,...

6. Inside Directors

7. CEO (Chief Executive Officer)

8. CEO (Chief Executive Officer)

توسط این عده انجام می‌گیرد، اما ۶۰٪ بقیه در واقع مدیران خارجی<sup>۱</sup> هستند که با افراد در ارتباطند. دیگران آن‌ها را می‌شناسند، ولی این عده توسط همان گروه اول انتخاب می‌شوند و اکثراً از افراد بازنشسته دیگر شرکت‌های بزرگ هستند و تجربه، حس مسئولیت و وظیفه-شناسی آن‌ها باعث می‌شود تا دوباره به عنوان مدیران خارجی استخدام شوند. این رؤسای ظاهری در تصمیم‌سازی‌ها نقش مستقیم ندارند و تنها به عنوان نگهبانان<sup>۲</sup> سرمایه شرکت شناخته می‌شوند و طبق آمار بیشتر زنان هم درواقع همان مدیران بیرونی هستند (Catalyst, 2010). تعدادی از مدیران شرکت‌های بزرگ سعی می‌کنند تا ارتباطات عمومی خود را با مردم از طریق استخدام افراد مشهور مانند رؤسای دانشگاه‌ها، زنان برجسته و صاحب‌نام یا جوانان بیشتر کنند. هدف آن‌ها تنها جلب توجه بیشتر مردم است تا نشان دهند که مسئولیت اجتماعی خود را به نحو احسن انجام می‌دهند (Dye, 1996: 22).

### طبقه برتر و اقتصاد

اعضای طبقه بالای آمریکا همواره در موفقیت و در نتیجه تمامی سیستم تجاری ایالات متحده ذی‌نفع بوده‌اند. آن‌ها در شرکت‌های متعدد دارای سهام هستند. بنابراین، برای مشارکت در جنبه‌های دیگر سیستم اقتصادی و اجتماعی فرصت و آزادی بیشتری دارند<sup>۳</sup> (دامهوف، ۱۳۵۸: ۴۱).

ثروت منبع مهمی برای قدرت طبقه برتر محسوب می‌شود. این افراد با کمک به بخش‌های مختلف و از جمله سیاستمداران می‌توانند بر سیاست‌گذاری‌ها طبق خواسته‌هایشان، تأثیر بگذارند. اشخاصی نظیر راکفلر<sup>۴</sup>، ملون<sup>۵</sup>، پو<sup>۶</sup>، دوپو<sup>۷</sup> و فورد<sup>۸</sup> در طول در طول تاریخ ایالات متحده مبالغ زیادی را جهت کمک به احزاب سیاسی، هزینه

1. Outside Directors
2. Watch-dog role

۳. به‌طور مثال رابرت مک نامارا قبل از آن که وزیر دفاع شود، مدیر کمپانی فورد بود و ۱/۵ میلیون دلار در این شرکت سهم داشت (دامهوف، ۱۳۵۸: ۵۵) و همچنین رئیس شرکت جنرال الکتریک طی دهه ۱۹۲۰، به عنوان شخص بسیار ارزشمند جهت تصدی پست ریاست جمهوری آمریکا مطرح گردید (میلز، ۱۳۸۳: ۱۳۷).

4. Rockefeller
5. Mellon
6. Pew
7. Du Pont
8. Ford

کرده‌اند.<sup>۱</sup> همواره نزدیکی بسیاری بین دولت آمریکا با شرکت‌های مختلف وجود داشته است تا آنجا که وزیر دفاع نیکسون بر یکی دانستن منافع ایالات متحده و شرکت جنرال موتورز تأکید داشت (میلز، ۱۳۸۳: ۲۴۱).

### نخبگان اقتصادی جدید در آمریکا

بعد از انقلاب صنعتی، در اواخر قرن نوزدهم، شرکت‌های بزرگ آمریکایی توسط سرمایه‌داران با نفوذ و ثروتمند<sup>۲</sup> اداره می‌شدند. از دهه ۱۹۳۰ کنترل شرکت‌های بزرگ کم کم به مدیران خبره سپرده شد. در دهه ۱۹۵۰، ۳۰٪ از رؤسای شرکت‌های بزرگ از خانواده‌های بسیار ثروتمند بودند.<sup>۳</sup> اما از سال ۱۹۵۳ یک دوره جدید در اقتصاد آمریکا شکل گرفت. ظهور شرکت‌هایی مثل بوئینگ، آی.بی.ام، جنرال موتورز و... باعث شد تا کم کم "شایسته‌سالاری" حکمفرما شود (Taylor and Harrison, 2009: 33). اقتصاد آمریکا در بین سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۷۰ شکوفا شد و گسترش تکنولوژی و برنامه‌ریزی سیستماتیک باعث شد تا افراد براساس شایستگی‌های خود به مقام مدیریت دست پیدا کنند. تعدادی از خانواده‌های ثروتمند نیز این موضوع را درک کرده و ریاست شرکت‌های خود را به این افراد مجرب و آشنا به علوم جدید سپرده‌اند (Taylor and Harrison, 2009: 39).

سرمایه‌گذاری‌های کلان دولتی در تحقیقات در طول دوران جنگ سرد و به‌ویژه سرمایه‌گذاری‌های انجام شده در قسمت علوم کامپیوتر، بیوتکنولوژیک و... سیستم صنعتی آمریکا را تغییر داد. در دهه ۱۹۹۰ اسامی همانند راکفلر، دوپو، ملون و... همچنان در فهرست فوربز باقی بودند، اما کارآفرینان جدید به‌عنوان "نخبگان جدید"<sup>۴</sup> وارد عرصه شدند؛ کسانی که نه از طبقه برتر آمریکا بلکه از طبقه متوسط و یا بالای

۱. در سال ۱۹۵۲ خانواده راکفلر ۹۴۰۰۰، خانواده دوپو ۷۴۱۷۵، خانواده پو ۶۵۱۰۰ و خانواده ملون ۵۴۰۰۰ دلار به حزب جمهوری‌خواه و خانواده کندی نیز مبلغ ۲۰۰۰۰ دلار به حزب دموکرات کمک کردند. البته این ارقام حداقل مبالغ را نشان می‌دهد چون بسیاری از کمک‌ها توسط اعضای خانواده و تحت نام‌های مختلف انجام می‌گیرد که شناسایی آن‌ها توسط مأموران مالیاتی به راحتی مقدور نبوده است (میلز، ۱۳۸۳: ۲۴۰-۲۳۹).

### 2. Tycoons

۳. ۷۰٪ بقیه شامل کارشناسان خبره، به‌ویژه در شرکت‌های بیمه، مهندسان، اقتصاددانان، متخصصان آمار، رؤسای دانشگاه‌ها، کهنه نظامیان، وکلا و حقوق‌دانان و تعدادی از یهودیان ثروتمند بودند، که البته این عده نیز تحت تسلط طبقه بالای آمریکا قرار داشتند (دامهوف، ۱۳۵۸: ۵۰).

### 4. The New Elite

متوسط بودند و تنها با ابتکار و استعداد و تلاش خود توانستند به این درجه برسند (Dye, 1996: 5).

هم‌اکنون نیز اکثر رؤسای شرکت‌های بزرگ از طبقه برتر یا بالای متوسط، سفیدپوست، مرد، دارای تحصیلات بالا و تجارب مالی و قانونی هستند. مهم‌ترین تغییر در این افراد به تحصیلات آن‌ها مربوط می‌شود که در طی سالیان از این نظر پیشرفت فوق‌العاده‌ای داشته‌اند. امروزه بیش از نیمی از رؤسای ۵۰۰ شرکت برتر، دارای مدارک در رشته‌های مدیریت بازرگانی و حقوق هستند (Dye, 1996: 14).

### نخبگان دولتی

زمانی وظیفه دولت تنها ایجاد نظم و امنیت، حراست از مال و اموال افراد و مقابله با تهدیدات و حملات خارجی می‌شد، اما امروزه این مسئولیت بسیار گسترده‌تر شده و دولت بر همه جنبه‌های زندگی شهروندان تأثیر دارد (Dye, 1996: 74).

هم‌اکنون دولت در آمریکا مسئول تهیه بیمه و مراقبت‌های پزشکی کهنسالان، ناتوانان، بیکاران و تهیدستان است. همچنین دولت باید امکانات لازم برای تحصیلات در همه سطوح، توسعه گذرگاه‌های عمومی، راه‌آهن، آب، حمل و نقل و... را فراهم کند. هزینه‌های دولت در ایالات متحده، به بهترین نحو ابعاد فعالیت را نشان می‌دهد. این هزینه‌ها در آمریکا یک‌سوم تولید ناخالص ملی است. بنابراین، مسئله مالیات یکی از مسائل مهم دولت است که همه افراد را در بر می‌گیرد. بیشترین هزینه‌های دولت آمریکا در مرحله اول مربوط به امنیت اجتماعی، رفاه و خدمات اجتماعی و در مرحله دوم مربوط به هزینه‌های دفاعی و سپس مربوط به هزینه‌های آموزشی است. بنابراین، دولت در همه بخش‌های زندگی شهروندان تأثیری بسیار دارد (Dye, 1996: 48).

نخبگان دولتی در آمریکا شامل برترین مدیران اجرایی یعنی رئیس جمهور و معاون، وزرا، دستیاران و مشاوران، اعضای کنگره، رهبران اقلیت و اکثریت در مجلس و سنا، رئیس و قضات دیوان عالی فدرال و سران نظامی و در نهایت مشاورین و رایزنان اقتصادی است (Dye, 1996: 59).

با بررسی زندگی سیاست‌مداران در آمریکا، متوجه می‌شویم که بیشتر آن‌ها نیز از خانواده‌های طبقه برتر بوده‌اند: روزولت، راکفلر، کندی، هریمن و بوش نمونه‌هایی از این افراد هستند. آن‌ها همگی از ثروت و ارتباطات خانوادگی علاوه بر تحصیلات و کوشش‌های فردی خود، کمک گرفتند (Dye, 1996: 50). کمک و همکاری مهم‌ترین پیوند بین دارای شرکت‌ها و نظام سیاسی در آمریکاست. واقعیت امر این است که در آمریکا بدون داشتن ذخایر مالی عظیم یا حامیان ثروتمند یک فرد نمی‌تواند از حمایت رأی‌دهندگان

ملی برخوردار یا به پیروزی در رقابت‌های اولیه حزبی امیدوار باشد (دامهوف، ۱۳۵۸: ۸۹).

در سال ۱۹۶۲، حدود یک‌سوم مهم‌ترین نامزدها برای انتخابات ریاست جمهوری، مدیران شرکت‌های بزرگ و بانک‌ها، یک‌سوم وارثان ثروت‌های کلان و یک‌سوم هم‌ازاعضای طبقه بالای متوسط بودند؛ یعنی کسانی که مستقیماً به خانواده با شرکت‌های بزرگ متصل نبودند.<sup>۱</sup> پیشینه افرادی چون ان. ای. راکفلر نشان می‌داد که این اشخاص برای حکومت کردن همانند ریاست کردن بر یک شرکت موفق بودند.<sup>۲</sup>

از سوی دیگر بیشتر سیاستمداران در آمریکا حقوق‌دان هستند. شاید آن‌ها وکلای برجسته‌ای نباشند، اما از این مسئله به‌عنوان ابزاری برای ورود به عرصه سیاست استفاده می‌کنند. وودرو ویلسون در این زمینه می‌گوید: "شغلی که من در نظر داشتم، سیاست بود، اما حرفه‌ای که به آن وارد شدم وکالت بود. من وارد دومی شدم چون فکر می‌کردم راه ورود مرا به اولی باز می‌کند." (Dye, 1996: 50-51).

مطالعه زمینه‌های اجتماعی اعضای کابینه، مشاوران و دیپلمات‌ها برای درک کنترل قوه مجریه توسط طبقه برتر جالب است. دامهوف کنترل حزب جمهوری‌خواه و البته حزب دموکرات را در دست اعضای این طبقه می‌داند. معمولاً کلیشه حزب جمهوری‌خواه (حزب تجارت‌های بزرگ) است و همین باعث شده تا حزب دموکرات را (به اشتباه)، حزب عامه بدانند، در صورتی که این حزب نیز به‌وسیله اعضای گوناگون نخبگان قدرت متأثر از طبقه ثروتمند کنترل می‌شود. حقیقت این است که حزب دموکرات برای برخورداری از آرای عامه مردم به آن‌ها متوسل می‌شود اما کنترل آن همچنان در دست اشراف قرار دارد (دامهوف، ۱۳۵۸: ۹۳).

برنامه‌های اقتصادی حزب جمهوری‌خواه به‌وسیله بزرگ‌ترین بانکداران و کارفرمایان طبقه بالا کنترل می‌شود، یعنی مردانی که از نژاد پروتستان‌های سفید، انگلوساکسون هستند و به خانواده‌هایی که در فاصله جنگ‌های داخلی و سال‌های بحران ممتاز شدند تعلق دارند. این حزب حمایت خود را از طبقات بالای محلی، تجارت‌های کوچک، کارگران یقه سفید و حقوق‌دانان، اطبا و مهندسیین طبقه بالا به‌دست می‌آورد. در مقابل حزب دموکرات به وسیله عناصر بسیار قدیمی و جدید طبقه بالا کنترل می‌شود که شامل اشراف جنوبی

۱. در دولت پرزیدنت کندی، دین راسک از سازمان راکفلر وزیر خارجه و مک نامارا از کارخانه فورد وزیر دفاع بودند.

۲. نلسون راکفلر معاون رئیس جمهور و ۴ دوره فرماندار نیویورک فارغ التحصیل از دانشگاه دارتموث و برای دوره‌ای رئیس بنیاد راکفلر بود.

و ثروتمندان قوی است. این حزب حمایت خود را از کارگران یقه آبی، روشنفکران، نویسندگان و هنرمندان اعلام کرده است. بررسی سازمان‌های اداری و بخش‌های قوه مجریه آشکار می‌سازد که طبقه بالا قسمت‌های مختلف قوه مجریه به‌خصوص مواضعی را که اهمیت بیشتری برای آن‌ها دارد، در کنترل خود دارند. نخبگان قدرت وزارت امور خارجه، خزانه‌داری و دفاع را کنترل می‌کنند و نفوذشان در این وزارت‌خانه‌ها بیشتر است (دامهوف، ۱۳۵۸: ۹۶-۱۰۱).

### کنگره

قدرت کنگره در دست رؤسای کمیته‌های مخصوص قرار دارد و بخش‌های دیگر اعضای نخبگان قدرت تحت نفوذ طبقه برتر سعی دارند که از طریق این کمیته‌ها در کنگره نفوذ کنند. گرچه تعداد اندکی از اعضای طبقه بالا در سنا هستند ولی قدرت بیشتری از دیگر گروه‌ها در کنگره دارند، زیرا انتصابات کمیته‌ها به‌وسیله رهبرانی صورت می‌گیرد که به‌واسطه دوره تصدی طولانی در مقام رهبری سنا قدرت زیادی دارند. بنگاه‌هایی که به‌وسیله اشرافیت تجاری آمریکا کنترل می‌شوند فعال‌ترین منتقدین هستند که در کنگره مقام یا نفوذ دارند. اشرافیت تجاری در عین حال می‌کوشد به‌طور غیرمستقیم از طریق تشکل افکار عمومی در کنگره نفوذ کند و تفوق و تسلط اعضای شرکت‌های تجاری از طریق کسب مقامات برجسته سیاسی است (دامهوف، ۱۳۵۸: ۱۲۰-۱۱۷).

### قوه قضائیه

اعضای دادگاه عالی و قوه قضائیه فدرال برای همه عمر منصوب می‌شوند که این امر به آن‌ها استقلال می‌دهد ولی در عین حال حقیقت آن است که اعضای قوه قضائیه به وسیله رئیس‌جمهور انتخاب می‌شوند. با قبول این که اعضای طبقه بالا نمی‌توانند آرای خاص دادگاه‌ها را کنترل کنند، قدرت انتصابی رئیس‌جمهور به اعضای طبقه بالا قدرت کنترل قضات را از نظر خصوصیت اجتماعی، اقتصادی، آموزشی و اعتقاداتشان می‌دهد و این کار نیز سرانجام کنترل قوه قضائیه را سبب می‌شود.<sup>۱</sup> همراه با اختیار انتصابی رئیس‌جمهور، اعضای طبقه برتر از طریق کمیته قضایی کانون وکلای آمریکا نیز قوه قضائیه را زیر نظر دارند. این دو (یعنی قدرت انتصابی رئیس‌جمهور و کمیته قضایی که همان کانون وکلای آمریکا است)، قدرت کنترل خصوصیات معنوی، فکری، اقتصادی و اجتماعی قضات فدرال را به اعضای طبقه برتر می‌دهد. قضات دادگاه فدرال از سطوح بالای اجتماعی هستند،

۱. سنا اختیار اظهارنظر و موافقت در مورد چنین انتصاب‌هایی را دارد اما رأی منفی به ندرت اعمال می‌شود.



آموزش و تخصص خود را از دانشکده‌های برگزیده کسب کرده و از نظر سیاسی و حرفه‌ای مورد پذیرش حقوق دانان و سیاست‌مدارانی که اعضای نخبگان قدرت هستند، قرار گرفته‌اند (دامهوف، ۱۳۵۸: ۱۱۴-۱۱۷).

### سازمان‌های نظامی، اطلاعاتی و امنیتی

#### نظامیان

این نهادها جنبه‌های تکمیلی نخبگان قدرت به حساب می‌آیند. هنگامی که به‌وسیله اعضا و نمایندگان طبقه بالا تصمیماتی گرفته می‌شود این سازمان‌ها مجاز هستند منابع بی‌شماری را بسیج نمایند. در اصل طبقه برتر از طریق قوه مجریه حکومت فدرال و وسایل دیگر، این سازمان‌ها را کنترل می‌کند. در آمریکا وجود افراد نظامی در مقامات سیاسی حکومت به موارد خاصی محدود می‌شود و بیشتر در مواقعی صورت می‌گیرد که رهبران کشور در پی استفاده از اعتبار مقامات لشگری برای حل مسائل دشوار سیاسی باشند. پیوند ارتش و تجارت نیز از جمله مواردی است که باید مورد بررسی قرار گیرد. تعدادی از نظامیان در بنگاه‌های تجاری نیز حضور دارند و همواره رابطه نزدیکی میان این دو نهاد برقرار است. رهبران نظامی تابع ثروتمندان بنگاهی هستند که به فعالیت‌های آن‌ها کمک مالی کرده و آن‌ها را بعد از بازنشستگی استخدام می‌کنند. شاید مهم‌ترین قسمت در تمام سیستم نظامی، مرحله آموزش نظامی باشد که از دانشکده نظام شروع و منجر به ورود به دانشکده صنعتی نیروهای مسلح می‌گردد. در آنجا اعضای برگزیده نظامی با روش‌های اقتصاد بنگاهی، به‌وسیله مجریان مهم بنگاه‌ها آشنا می‌شوند و روزی به مقامات برگزیده ارتش دست می‌یابند. کنترل نهاد نظامی نیز به وسیله نمایندگان طبقه بالا از طریق شورای امنیت ملی و وزارت دفاع صورت می‌گیرد و لذا مقامات عالی‌رتبه نظامی جزء نخبگان قدرت محسوب می‌شوند (دامهوف، ۱۳۵۸: ۱۳۶-۱۴۰).

#### سیا<sup>۱</sup>

این سازمان را از نظر کنترل و نقش می‌توان جزء نخبگان قدرت به شمار آورد. سیا در سال ۱۹۴۷ از سازمان جاسوسی زمان جنگ و به عنوان بخشی از قانون امنیت ملی توسعه یافت. این قانون به ایجاد شورای امنیت ملی و کنترل نظام توسط افراد کشوری منجر گردید (ابوالفتح، ۱۳۸۱: ۱۹۰). سیا عنصر اصلی (حکومت نامرئی) است که شامل ۹ سازمان جاسوسی دیگر نیز می‌شود. علاوه بر بعضی شرکت‌های تجاری، تعدادی از

1. The Central Intelligence Agency (CIA)

سازمان‌های خیریه و بعضی دانشگاه‌ها نیز جزئی از آن به شمار می‌آیند. این حکومت نامرئی به‌وسیله یک "گروه ویژه" رهبری می‌شود که مسئول تنظیم سیاست سازمان سیا است. گروه ویژه با مقر فرماندهیش در کاخ سفید، حتی شامل معاون رئیس‌جمهور هم نمی‌شود. بررسی ۵ تن رؤسای اولیه سیا برای اثبات کنترل آن توسط اعضای طبقه برتر کافی است. اولین رئیس آن دریا سالار هیلن کوتر<sup>۱</sup> و دومین رئیس سیا ژنرال اسمیت قبلاً فرمانده کل قوای آیزنهاور و یکی از سفرای آمریکا در اتحاد جماهیر شوروی بود. سپس آلن دالس وکیل و شریک یک تجارتخانه حقوقی به ریاست آن رسید که با نخبگان سیاسی و صنعتی اروپا کاملاً آشنایی داشت.

رئیس بعدی سیا که به‌وسیله پرزیدنت کندی منصوب شد جان مک‌کین میلیاردر کاتولیک، در نهایت پنجمین رئیس سازمان سیا، ویلیام رابرن، معاون شرکت جنرال ایروجت لوس‌آنجلس بود که توسط پرزیدنت جانسون منصوب شد (دامهوف، ۱۳۵۸: ۱۳۶-۱۲۸). هم‌اکنون ریاست این سازمان بر عهده جان ا. برنان<sup>۲</sup> است (Central Intelligence Agency, 2014).

### اف.بی.آی.<sup>۳</sup>

بر خلاف سیا، این سازمان مستقیماً به‌وسیله اعضای طبقه برتر رهبری نمی‌شود، اما با بررسی تاریخچه آن می‌توان به این نکته رسید که بدون موافقت اعضای این طبقه و "نخبگان قدرت"، اف بی آی نمی‌توانست به نیرومندی و موفقیت امروزی خود دست پیدا کند. *ادگار هوور*<sup>۴</sup> چهره بانفوذ تاریخ آمریکا، یکی از مدیران به ظاهر مستقل آن، نزدیک‌ترین پیوندها و مناسبات شخصی را با اعضای اشرافیت تجاری داشت. او در اصل یکی از اعضای طبقه برتر محسوب می‌شد زیرا یکی از مدیران بیمه واشنگتن، از

1. Hillen Koetter

2. John O. Brennan

۳. Federal Bureau of Investigation (FBI) در سال ۱۹۰۸ تأسیس شد. پیش از سال ۱۹۳۵، با نام اداره تحقیقات فعالیت می‌کرد و هدف از تأسیس آن انجام تحقیقات جنایی در مورد جرایم، حفاظت از ایالات متحده در مقابل تلاش‌های جاسوسی دشمنان، ارائه کمک به مقامات فدرال، ایالتی و محلی درباره موضوعات امنیتی و حفاظت و پاسداری از اصول تصریح‌شده در قانون اساسی و قوانین دیگر آمریکاست. بازوی تحقیقاتی وزارت دادگستری و ایالات متحده است و رئیس آن با معرفی رئیس‌جمهور و تأیید سنا، تعیین می‌شود (به نقل از ابوالفتح، ۱۳۸۱: ۱۹۲)

4. Edgar Hoover

بزرگ‌ترین شرکت‌های بیمه کشور بود و تا هنگام مرگش در سمت ریاست اف بی آی باقی ماند (دامهوف، ۱۳۵۸: ۱۳۹).

#### نخبگان فرهنگی (تأسیسات مدنی)

تأسیسات مدنی<sup>۱</sup> شامل نهادهای قدرتمندی است که رؤسای آنها تأثیر زیادی بر دیگر گروه‌های نخبه یعنی نخبگان بازرگانی و دولتی در آمریکا دارند. این افراد شامل حقوق‌دانان برجسته،<sup>۲</sup> نخبگان فکری، رؤسای اندیشکده‌ها<sup>۳</sup> و بنیادها،<sup>۴</sup> سازمان‌های فرهنگی،<sup>۵</sup> دانشگاه‌ها و شهرت‌مندان<sup>۶</sup> است. کار اصلی این گروه از نخبگان جمع‌آوری اطلاعات برای بخش‌های مختلف است.

#### مؤسسات حقوقی و حقوق‌دانان برجسته

مؤسسات حقوقی<sup>۷</sup> که اکثراً در نیویورک و واشنگتن مستقر هستند، کاملاً با جامعه تجاری آمریکا در ارتباطند. آنها در اصل در خدمت بانک‌ها و بنگاه‌های بزرگ هستند و وکالت و نمایندگی این مراکز را در مقابل حکومت به عهده دارند. تعدادی از این حقوق‌دانان خود جزئی از اعضای هیئت مدیره بنگاه‌های بزرگ هستند و جزء نخبگان قدرت محسوب می‌شوند. البته قابل ذکر است که شرکت‌های بزرگ<sup>۸</sup> و کلایی برای انجام انجام کارهای روزانه و مسائل عادی شرکت دارند و تنها در موارد پیچیده به این مؤسسات حقوقی مراجعه می‌کنند. در واقع این مراکز سخن‌گویان شرکت‌های بزرگ در برابر دولت هستند و نقش ارتباط‌دهنده بین این دو را بازی می‌کنند. برای این افراد قوانین جدید به معنای کسب و کار جدید است (Dye, 1996: 97-98).

بیشتر حقوق‌دانانی که در این مراکز مشغول به کار هستند، فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های برترند و در مدارس حقوقی مانند هاروارد، ییل و کلمبیا آموزش دیده‌اند که

1. The Civic Establishment
2. The Super Lawyers
3. Think Tanks
4. The Foundations
5. The Cultural Organizations
6. Celebrities

۷. پنج تجارت‌خانه بزرگ حقوقی در سال ۲۰۱۰ به ترتیب:

1. Bakers Mckenzie, 2. Dla Piper Rudnick & Gray Cary, 3. Jones Day, 4. White & Case, 5. Latham & Watkins (<http://www.iLrg.com/nlj> 250)

۸. به‌طور مثال می‌توان به شرکت‌هایی مانند جنرال موتورز، دوپو، سی.بی.اس و خطوط هوایی آمریکا و... در این زمینه اشاره کرد.

به‌وسیله طبقه برتر آمریکا کنترل می‌شوند.<sup>۱</sup> یکی از مهم‌ترین وظایف مؤسسات بزرگ به‌خصوص در وال‌استریت علاوه بر خدمات حقوقی و وکالت شرکت‌های بزرگ، تربیت افرادی است که به خدمت بنگاه‌ها، دولت یا مدارس حقوقی مهم در می‌آیند. آن‌ها حقوق‌دانان را به شرکت در سیاست، حکومت و فعالیت‌های حرفه‌ای تشویق می‌کنند. دفاتر حقوقی یکی از راه‌های مهم ورود افراد به مشاغل بالا مانند مدیریت اقتصادی و سیاست محسوب می‌شوند و لازم به ذکر است که تعداد زنان در این دفاتر زیاد نیست و زنان حقوق‌دان از این نظر با مشکلات زیادی روبرو هستند (Lawless and Fox, 2010: 105).

میلز درباره این گروه از وکلا می‌گوید: "طبقه برتر در مرکز ثقل خود مردانی حقوقی و مالی دارد که تقریباً واسطه‌های حرفه‌ای در امور سیاسی، اقتصادی و نظامی بوده و عمل آن‌ها سبب یکپارچگی نخبگان قدرت می‌شود" (Mills, 1956: 289). شرکت‌های بزرگ به همراه مؤسسات حقوقی که بر اقتصاد آمریکا تسلط دارند، اساس نخبگان قدرت را تشکیل می‌دهند و افراد طبقه برتر، نه تنها به‌وسیله مدیران کنار زده نمی‌شوند، بلکه با حضور آن‌ها تقویت شده و تجدید سازمان می‌کنند. هر مقام عالی‌رتبه شرکت‌های بزرگ یا مؤسسات حقوقی یکی از اعضای "نخبگان قدرت" هستند که به منافع اعضای طبقه برتر، با ابقا و حفظ نظام تجاری مبتنی بر سود، نظامی که سودهای سهام، حقوق و هزینه‌های گزاف آن اساس و سبک و روش زندگی و قدرت سیاسی اشرافیت تجاری ایالات متحده را تشکیل می‌دهد، خدمت می‌کنند (دامهوف، ۱۳۵۸: ۵۸-۵۹).

### نخبگان فکری

جامعه روشنفکران نخبه به‌عنوان بخشی که بر قسمتی خاص در جامعه تسلط داشته باشد، سازمان‌دهی نشده‌اند. آن‌ها بر دانشگاه‌ها یا نهادهای دیگر کنترل مستقیم ندارند. تأثیر آن‌ها بر افرادی که در رأس نهادها هستند، از طریق نوشتن کتاب و مقالات و یا ارائه سخنرانی‌ها و سمینارهاست. آن‌ها از این طریق می‌توانند بر دیگران نفوذ داشته

۱. دامهوف به نقل از گوردونز (Gordones)، در کتاب رهبری تجاری بنگاه‌ها نتیجه تحقیقی را در سال ۱۹۷۴ بدین‌شکل ارائه می‌دهد: او فهرستی از شرکت‌هایی را که رؤسا یا هیئت رئیسه آن‌ها کار خود را از مؤسسات حقوقی شروع کرده بودند تهیه کرد؛ ۲۰ مورد از بزرگ‌ترین شرکت‌های وال‌استریت را که متجاوز از ۵۰ وکیل و حقوق‌دان داشتند مورد مطالعه قرار داد. بررسی او حاوی این نکات است: ۴۰ درصد از ۴۶۸ نفر شرکای مؤسسات بزرگ حقوقی وال‌استریت در دفتر اجتماعی عضویت داشتند و بیش از نیمی از آن‌ها فارغ‌التحصیلان ۷ دانشکده برجسته بودند که تحت کنترل طبقه بالا بود، که نشان‌دهنده نفوذ آن‌ها در این مؤسسات است.

باشند و دیگران را ترغیب کرده تا به اهداف مورد نظر خود برسند. مارتین لیپست<sup>۱</sup> در تعریف این افراد می‌گوید: "آن‌ها کسانی هستند که فرهنگی را ابداع و اشاعه می‌کنند و در کار هنر، علوم و یا دین در دو سطح مشغول هستند:

۱. مبدعین فرهنگ: دانشمندان، هنرمندان، فیلسوفان، نویسندگان، بعضی از ویراستاران و ژورنالیست‌ها.

۲. مجریان فرهنگ: ایفاکنندگان هنرهای گوناگون، اکثر معلمان و گزارشگران."<sup>۲</sup>  
(Dye, 1996: 120).

### اندیشکده‌ها<sup>۳</sup>

واژه اندیشکده یا کانون تفکر در ابتدا در ایالات متحده آمریکا در خلال جنگ جهانی دوم، به مکان‌های امنی اطلاق می‌شد که دانشمندان و طراحان نظامی در آنجا بر سر مسائل نظامی به بحث می‌پرداختند. از آن زمان تاکنون با گسترش کاربرد این روش، مؤسسه‌های بسیاری در زمینه مسائل علمی و تکنولوژیک، سیاست‌های صنعتی و تجاری شکل گرفته است. اندیشکده‌ها با تکیه بر روش‌های مختلف کمی و کیفی تولید فکر و ایده می‌کنند و آن را به مسئولان و تصمیم‌گیران پیشنهاد می‌کنند (Rich, 2004: 13). آمریکاییان با این هدف که پلی میان قدرت و دانش ایجاد کنند، به کانون‌های تفکر روی آوردند. کانون‌های تفکر ساختارهای مناسبی برای به‌کارگیری فکر، ایده، علم و دانش برای خدمت به قدرت بودند. بیش از سه چهارم نخبگان در اندیشکده‌ها در سال ۱۹۹۶، بیش از ۲۵ سال سن داشتند. تا سال ۲۰۰۷، ۱۷۳۶ کانون شمارش شدند. یک سوم این مراکز یعنی تعداد ۳۶۸ مرکز در واشنگتن دی. سی. و ۱۳۶۸ مرکز در بقیه ایالت‌ها واقع شده‌اند. بعد از ۱۱ سپتامبر بیشتر تحقیقات این مراکز جهت دفاع از سرزمین بوده است (McGann, 2007: 72-92).<sup>۴</sup>

#### 1. Martin Lipset

۲. براساس تحقیقی که در سال ۱۹۷۴ توسط کادوسین (Kadusin) انجام شد، نیمی از این نخبگان آمریکایی، یهودی بودند. یک سوم کمتر از ۵۰ سال سن داشتند و میانگین درآمد آن‌ها ۳۵/۰۰۰/۰۰۰ دلار یعنی بسیار کمتر از نخبگان در گروه‌های دیگر بود، و تنها چند زن و یک سیاهپوست به نام Bayard Rustin در میان آن‌ها دیده می‌شد. به نقل از: (Dye 1996: 121)

#### 3. Think Tanks

۴ اولین اندیشکده حرفه‌ای جهان، اندیشکده رند (RAND) است که در سال ۱۹۴۸ در حوزه مسائل امنیتی- نظامی تأسیس شد و در ابتدا به خدمات‌دهی فکری به نیروی هوایی ایالات متحده می‌پرداخت. این اندیشکده بعد از مدتی از وزارت دفاع خارج شد و به عنوان یک نهاد غیردولتی شروع به فعالیت کرد و اکنون یک نهاد غیردولتی است که دولت

## بنیادها

علاوه بر اندیشکده‌ها، مؤسسات غیردولتی (بنیادها) نیز نقش بسیار مهمی در سیاست‌گذاری‌ها و شکل دادن به عقاید در جامعه آمریکا دارند (Engelstad, 2008: 2). بنیادها بیش از بروکراسی فدرال در جهت رشد و انجام تحقیقات فعال هستند و حضور آن‌ها در همه قسمت‌ها مانند هنر، طب، تلویزیون، و به خصوص دانشگاه‌ها محسوس است. آن‌ها خود را پیشرو در سیاست‌گذاری‌ها می‌دانند و از مخترعین و مبتکرین در علوم مختلف حمایت می‌کنند.<sup>۱</sup> نقش بنیادها در واقع شناسایی و حمایت از ایده‌های مشخصی است که ممکن است دولت در آینده آن‌ها را به کار برد. در بررسی بنیادها، وابستگی آن‌ها به مؤسسين و بخشندگان ثروتمندشان (طبقه برتر) را باید در نظر گرفت. بنیادهایی مانند راکفلر، کارنگی، دانفورث، فورد و... تنها چند نمونه از بنیادهایی هستند که نفوذ بسیار زیادی در سیاست‌گذاری‌ها دارند و مدیران آن‌ها از نخبگان جامعه آمریکا محسوب می‌شوند.<sup>۲</sup> بیش از نیمی از هیئت امنای این بنیادها در دانشگاه‌های برتری چون هاروارد، ییل و پنسیلوانیا تحصیل کرده‌اند.<sup>۳</sup>

از آن حمایت می‌کند. اندیشکده رند را مادر اندیشکده‌های جهان نامیده‌اند. نخبگان اقتصادی، سیاسی و فنی آمریکا با این اندیشکده همکاری نزدیک داشته و دارند. در سال ۲۰۰۷، تعداد اعضای نخبه آن، ۱۱۰۰ نفر و بودجه آن بالغ بر ۱۶۹/۰۴۶/۹۹۵/۰۰۰ دلار بود. تمرکز آن هم بر مسائل داخلی و هم بین‌المللی است و به‌عنوان نهادی کلیدی برای دولت آمریکا فعالیت می‌کند. سیاست‌مداران مشهوری در آن فعالیت داشته‌اند. دونالد رامسفلد رئیس این مرکز در دهه ۱۹۸۰ بود. کاندولیزا رایس نیز عضو هیأت امنای و زالمای خلیل‌زاد به‌عنوان کارشناس برجسته امنیتی - سیاسی در این مرکز مشغول به کار بوده‌اند (McGann 2007: 23-27).

۱. به عنوان نمونه می‌توان به بنیاد ملی علوم آمریکا (NSF) اشاره کرد که در سال ۱۹۵۰ با هدف حمایت از پژوهش و آموزش در علوم و مهندسی تأسیس شد. (موسوی موحدی، ۱۳۸۷: ۲۹۱).  
 ۲. از اولین نهادها در این زمینه می‌توان به The Smithsonian اشاره کرد که در سال ۱۸۴۶ با بودجه ۵۰۰۰۰۰ دلاری راه‌اندازی شد. هدف این بنیادها در ابتدا حمایت از تیم‌های ورزشی دانشگاه‌ها، ساختن بیمارستان و دانشگاه، فعالیت‌های مذهبی، هنری و رشد عقاید بود. (Holcombe, 2000: 6).  
 ۳. بنیاد راکفلر در سال ۱۹۱۳ توسط جان. دی. راکفلر، اولین میلیاردر آمریکایی، فردی که گفته می‌شود ثروتش در آن زمان ۲٪ کل تولید ناخالص ملی در ایالات متحده بود، پایه‌گذاری شد (Epstein, 1977: 22) و تا دهه ۱۹۶۰، بزرگ‌ترین بنیاد در آمریکا شناخته می‌شد. منتقدین در مورد ایجاد این بنیاد در سال ۱۹۱۴ معتقدند که صاحبان آن از این طریق می‌خواستند بر اقتصاد، اجتماع و سیاست آمریکا تسلط پیدا کنند زیرا زمانی که پول برای سیاست‌گذاری عمومی و مسائل سیاسی هزینه شود، صاحب آن قادر خواهد بود نظرات افراد و گروه‌های مختلف را در جهت خواسته‌هایش تغییر دهد. هم‌اکنون ریاست این بنیاد برعهده جودیت رادین، رئیس قبلی دانشگاه پنسیلوانیا است. هیئت امنای این بنیاد نیز در طول تاریخ برقراری آن همواره از نخبگان و اعضای طبقه برتر آمریکا بوده‌اند.

بنیاد فورد در ۱۵ ژانویه ۱۹۳۶ با کمک اهدایی ۲۵۰۰۰۰ دلاری ادسل فورد پسر هنری فورد صاحب کمپانی فورد تأسیس شد. هنری فورد یکی از اعضای پرنفوذ طبقه برتر و از مخالفان سرسخت یهودیان بود و در خطابه‌ها و نوشته‌هایش همواره بر این موضوع تأکید می‌کرد. این کار مخالفان یهودیان را به سمت وی جلب می‌کرد و باعث تشویق دیگران نیز می‌شد. آدولف هیتلر، بارها تحسین خود را نسبت به وی ابراز کرده بود: "اما به فورد به چشم

### سازمان‌های فرهنگی

شناسایی مهم‌ترین سازمان‌های فرهنگی در آمریکا بستگی به میزان تأثیرگذاری آن‌ها بر بخش‌های دیگر چون هنر، موسیقی، تئاتر و سینما دارد. برآورد این مسئله که آن‌ها تا چه حد دارای قدرت هستند، کار ساده‌ای نیست، اما می‌توان به مراکز هنری همانند موزه‌ها و گالری‌ها در این زمینه اشاره کرد.<sup>۱</sup> رؤسا و گردانندگان این سازمان‌های فرهنگی بیشتر از طبقات برتر و از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های برتر در آمریکا هستند و به همان گروه "نخبگان قدرت" تعلق دارند (Dye, 1996: 107).

### دانشگاه‌ها

پس از جنگ جهانی دوم، با گسترش تقاضا برای تحصیلات در مراتب بالاتر تعداد دانشگاه‌ها نیز رو به افزایش نهاد،<sup>۲</sup> اما همچنان دانشگاه‌های برتر مانند هاروارد، ییل و پرینستون نفوذ زیادی بر زندگی آمریکاییان دارند. رؤسا و هیئت امنای این مراکز با نخبگان دیگر بخش‌ها مانند بازرگانی، فرهنگ و سیاست رابطه‌ای نزدیک دارند و از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند.<sup>۳</sup>

### شهرت‌مندان

تقریباً کلیه کسانی که در آمریکا به موفقیتی دست می‌یابند بدون توجه به نسب، خاستگاه و یا شغل به عرصه شهرت‌مندان پا می‌گذارند. این عرصه هم‌اینک پایگاه افتخار ملی آمریکاست و بر پایه سلسله مراتب ملی قدرت و ثروت بنا شده است، با وسایل و رسانه‌های ارتباط جمعی کشور تقویت، تبلیغ و تبیین می‌شود. اما شهرت‌مندان به چه کسانی گفته می‌شود؟ شهرت‌مندان واژه‌ای است که نیازی به معرفی ندارد. می‌توان ادعا

رهبر حزب در حال رشد فاشیست در آمریکا می‌نگریم. من از او الهام می‌گیرم." در طی دهه ۱۹۲۰، یهودیان زیادی از خرید اتومبیل فورد خودداری کردند (Zweigenhaft and Domhoff 1998: 13).

۱. به‌طور مثال:

Metropolitan Museum of Art in New York, Museum of Modern Art in New York, National Gallery of Art in Washington, John F. Kennedy Center for the Performing Arts in Washington.

۲. تا سال ۲۰۰۰، مجموع دانشگاه‌های دولتی، غیرانتفاعی مستقل، قبیله طایفه‌ای حدود ۱۱۳۲ عدد بود. به نقل از: (ابوالفتح، ۱۳۸۱: ۸۰-۸۱).

۳. دانشگاه ییل تا اوایل دهه ۱۹۶۰ از یهودیان ثبت نام به عمل نمی‌آورد؛ سیاه‌پوستان نیز در دهه ۱۹۷۰ نتوانستند وارد این دانشگاه شوند. حدود ۸۰ درصد دانشجویان آن از طبقه بالای آمریکا هستند و در سال ۲۰۰۴، ۱۳ نماینده مجلس و ۷ نماینده سنا از فارغ‌التحصیلان این دانشگاه بودند (Soares, 2007: 2-6).

کرد که شمار کسانی که افراد مشهور را می‌شناسند، از شمار کسانی که آن‌ها را نمی‌شناسند، بیشتر است. افراد صاحب نام به هر کجا قدم بگذارند، شناخته می‌شوند. علاوه بر این، شناخت آن‌ها با شور و هیجان، همراه بوده و هر کاری انجام بدهند دارای ارزش اجتماعی است. آن‌ها کم و بیش و به‌طور مستمر، موضوع و خوراک فکری رسانه‌های ارتباط جمعی و برنامه‌های تفریحی هستند (میلز، ۱۳۸۳: ۱۱۸).

اعضای طبقه برتر نخبگان، اشخاص مشهور و بزرگ با هنرمندان حرفه‌ای با هم حشر و نشر دارند و برای کسب شهرت و اعتبار از یکدیگر بهره‌برداری می‌کنند. همواره کلیه توجهات دوربین‌های رسانه‌های جمعی مراکز تبلیغاتی و تفریحی، متوجه محفل بزرگان است تا جاذبه و زرق و برق حاکم بر این‌گونه محیط‌ها را به اطلاع جامعه مخاطب خود برسانند زیرا جذابیت و فریبندگی این اماکن و مجامع به واقعیت‌های انکارناپذیر و ثابت دنیای تجارت تبدیل شده‌اند. ستارگان سینما، خوانندگان و مجریان تلویزیونی به علت کاری که در این رسانه‌ها انجام می‌دهند، اشخاص سرشناس و نامدار محسوب می‌شوند. آن‌ها به دلیل این که به عنوان افراد سرشناس، در معرض دید عموم قرار می‌گیرند، تکریم می‌شوند و بر افکار عمومی بسیار تأثیرگذار هستند. یک فرد نخبه در آمریکا نمی‌تواند بدون قدرت، به شهرت و اعتبار دست یابد و بدون حسن شهرت و آوازه، نمی‌تواند اعتبار و وجهه خود را حفظ کند (میلز، ۱۳۸۳: ۱۱۸-۱۲۳).

### رسانه‌ها و نخبگان رسانه‌ای در آمریکا

در طول تاریخ، رسانه‌ها همواره نقش زیادی در ایجاد تغییرات در جامعه آمریکا داشته‌اند؛ به‌طور مثال در قرن هجدهم میلادی، به هنگام تصویب قانون اساسی آمریکا و یا سازمان دهی یک گردهمایی بزرگ پس از ترور پرزیدنت کندی و همین‌طور انتشار اخبار مربوط به بمب‌گذاری در اوکلاهما در سال ۱۹۹۵، از جمله مواردی هستند که نقش رسانه‌ها را در آمریکا به خوبی نشان می‌دهند (Wills, 2010: xi).

امروزه رهبری رسانه‌های جمعی از نظر قدرت با دولتمردان و مدیران بنگاه‌های اقتصادی برابری می‌کند و کسانی که جریان اطلاعات را کنترل می‌کنند، از قدرتمندترین افراد در جامعه آمریکا محسوب می‌شوند (Dye, 1996: 82). آن‌ها تنها گزارشگر اخبار نیستند، بلکه آن را تولید می‌کنند؛ مدیران، ویراستاران، گزارش‌گران، تولیدکنندگان و حتی در مواردی مجریان موفق<sup>۱</sup> نیز در آمریکا مشارکت‌کنندگانی فعال در سیاست به شمار می‌روند و بیشتر

۱. آپرا وینگری، از زنان آفریقایی-آمریکایی، مدیر، کارآفرین، مجری، نویسنده، صاحب مجله و بازیگر فرد بسیار پرنفوذی نه تنها در آمریکا بلکه در سراسر جهان است و به تنهایی قادر به انتقال فرهنگ آمریکایی به اقصی نقاط



تحت تأثیر جامعه آمریکا هستند و براساس توانایی‌های خود، قدرت زیادی در تأثیرگذاری بر عقاید عموم در هر زمینه‌ای دارند. آن‌ها می‌توانند ارزش‌ها، ایده‌ها و بحث‌های ملی را گسترش داده، تا به اهداف خود برسند،<sup>۱</sup> و در واقع در آمریکا هر رسانه آئینه رسانه دیگر است (Dye, 1996: 84-85). رهبران رسانه‌ها قادرند تا هر نوع مسئله ملی را که مایل هستند مطرح و یا برعکس از آن چشم‌پوشی کنند.<sup>۲</sup> مطبوعاتی که از

دنیاست تا آنجا که مجله تایم در سال ۱۹۹۸ از او به‌عنوان یکی از پرنفوذترین افراد در قرن بیستم نام برد (Garson, 2004: 3). شهرت او حتی از بیشتر چهره‌های سیاسی، فرهنگی، بازیگران و اساتید دانشگاه‌ها فراتر است و حضور افراد گوناگون در برنامه وی، در روند کاری‌شان به نفع آن‌هاست. بعد از حمله ۱۱ سپتامبر، او به همراه لورا بوش تلاش‌های زیادی برای آرامش مردم و کمک به بازماندگان انجام داد. او همچنین یک بشردوست و حامی حقوق زنان بوده و در برنامه‌های خود به افراد مستمند زیادی کمک کرده است. هر موضوعی که در برنامه وی مطرح می‌شد، به‌گونه‌ای گسترده پخش شده و حتی سیاست‌گذاران را نیز تحت تأثیر قرار می‌داد. به طور مثال در مورد جلوگیری از سوء استفاده جنسی از کودکان در سال ۲۰۰۵، تلاش‌های زیادی انجام داد تا آنجا که طرح او بعدها لایحه اپرا نام گرفت و نهایتاً توسط پرزیدنت کلینتون امضا شد. حضور کاندیداهای ریاست جمهوری در برنامه وی نوعی فعالیت سیاسی تلقی می‌شد زیرا بر افکار عمومی بسیار تأثیرگذار بود. او در سال ۲۰۰۷ در برنامه لری کینگ در شبکه سی.ان.ان به شدت حمایت خود را از باراک اوباما اعلام کرد و برای پیروزی او فعالیت‌های زیادی انجام داد و او را سناتور مورد علاقه خود معرفی کرد. دامنه نفوذش تا آنجاست که بعد از حضور مادلین آلبرایت در سمت وزیر امور خارجه آمریکا در برنامه وی و ذکر این نکته که "دنیا باید از شر صدام حسین خلاص شود"، روزنامه نشنال ریویو به‌گونه‌ای طنزآمیز عنوان کرد که اگر آپرا از این حرف وی حمایت کرده بود، شاید حمله به عراق زودتر صورت می‌گرفت! (Cotton and Springer, 2010: IX).

۱. کاترین گراهام مدیر واشنگتن‌پست و تنها زن مدیر ارشد اجرایی در میان پانصد شرکت برتر در سال ۱۹۷۷، بدون شک یکی از قدرتمندترین زنان موفق و صاحب نام در عرصه رسانه‌ها در دهه ۱۹۶۰ میلادی است. او در زمان مدیریتش مسئله واترگیت را (به همراه روزنامه نیویورک تایمز) علنی کرد و رئیس‌جمهور مجبور به استعفا شد. این مسئله باعث گردید تا او یکی از قدرتمندترین افراد در واشنگتن لقب گیرد. گراهام با شجاعت فراوان و تحت قانون مطبوعات آزاد تصمیم گرفت تا اسناد پنتاگون را چاپ کند و ۴۰۰ صفحه از ۷۰۰ صفحه آن اسناد را منتشر کرد. مسئله واترگیت باعث خشم و نفرت نیکسون از مطبوعات به‌خصوص واشنگتن‌پست گردید. او همچنین بر ضد جنگ ویتنام نیز تلاش‌های بسیاری کرد (Asirvatham, 2002: 85).

۲. قانون حقوق (Bill of Rights) رسماً آزادی مطبوعات را تضمین کرده است و دولت فدرال حق ندارد آزادی بیان و مطبوعات را محدود کند. البته این آزادی مطلق نیست و رسانه‌ها موظفند تا حقوق مدنی، آزادی و حیثیت افراد را حفظ نمایند. مطبوعات مجاز نیستند به بهانه انتقال آزادانه اطلاعات، امنیت ملی را به خطر بیندازند. زمانی که ایالات متحده در حال جنگ باشد، محدودیت افزایش می‌یابد و دستگاه‌های نظارتی، خط‌مشی و اخبار و اطلاعات را مشخص می‌سازند.

توانایی مالی و حمایت حزبی برخوردارند قادرند جامعه را به سمت خواسته‌های مشروع و نامشروع خود سوق دهند و عملاً قوانین را نیز زیر پا بگذارند (ابوالفتح ۱۳۸۱: ۱۸۶). رابرت دال نیز رسانه‌ها را منبعی برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی می‌داند. او معتقد است تعداد زیادی از مردم آمریکا، تجربه و اطلاعات کافی از سیاست ندارند، و آنچه که در این مورد می‌اندیشند، تنها از طریق رسانه‌های جمعی است. بنابراین، در زمان انتخابات رسانه‌ها منبع بسیار مهمی به شمار می‌آیند (Dahl, 1961: 256). او مداخله رسانه‌ها در انتخابات و هدایت از پیش تعیین شده برای برخی اهداف و اشخاصی خاص را "میدیا کراسی"<sup>۱</sup> به معنای تعیین مقامات انتخابی از طریق جوسازی رسانه‌ها و شستشوی مغزی رأی‌دهندگان معمولی با تمرکز بر اخبار و مطالب خاصی می‌داند که نوعی تخریب و انحراف از دموکراسی است.<sup>۲</sup>

میلز نیز در این زمینه معتقد است میان واقعیت‌های خارجی و آگاهی درونی، وسایل ارتباط جمعی قرار دارند که افکار عمومی را شکل می‌دهند (دامهوف، ۱۳۵۸: ۸۱). بنابراین رسانه‌ها در آمریکا نقش عمده‌ای ایفا می‌کنند و گردانندگان آن‌ها جزو نخبگان رسانه‌ای به شمار می‌روند. در سال ۱۹۷۶، ۲۱۳ مدیر در این زمینه وجود داشت که اکثر آن‌ها فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های برتر و مرد بودند (Dye, 1996: 94). مقاله‌نویسان مهم مجلات و روزنامه‌ها نیز به‌عنوان مفسران اطلاعات و رهبری در تشکل عقاید نقشی عمده‌ای دارند.<sup>۳</sup> مطبوعات با واری و کنجکاو در امور، بیش از همه نقش هشداردهنده و آگاه‌کننده حکومت را ایفا می‌کنند (Dye, 1996: 89). تلویزیون یکی از مهم‌ترین منابع قدرتمند اطلاعاتی برای اکثریت عظیمی از آمریکائیان است و اداره‌کنندگان آن‌ها از قدرتمندترین افراد در کشور محسوب می‌شوند. روزنامه‌ها همواره به مسائلی چون جنگ‌ها، آشوب‌ها، فجایع و رسوایی‌ها می‌پردازند، اما تعداد زیادی از مردم به تلویزیون توجه بیشتری دارند. در یک نظرسنجی در دهه ۱۹۷۰، دو سوم آن‌ها عنوان کردند که از طریق تلویزیون اخبار روز را دنبال می‌کنند و دو سوم آن‌ها مناظره‌های تلویزیونی را بهترین راه شناخت کاندیداها می‌دانستند (Dahl, 1961: 256). داشتن شبکه‌های تلویزیونی خصوصی در آمریکا، طبق قانون آزاد است و

۱. رسانه سالاری

۲. روزولت قسمتی از اشتهار خود را در نتیجه پخش نطق‌های رادیویی و بیان داشتن اوضاع و اقدامات دولت به طور وضوح کسب کرد. (موروا، ۱۳۴۰: ۶۵۵).

۳. یکی از بانفوذترین افراد در این زمینه والتر لیپمن عضو یهودی طبقه بالا و فارغ‌التحصیل هاروارد بود.

افرادی که در رأس آن‌ها قرار دارند بدون شک دارای قدرتی فراوان برای تغییر افکار عمومی در جهت خواسته‌هایشان هستند.<sup>۱</sup>

سه شبکه تلویزیونی یعنی سی. بی. اس،<sup>۲</sup> ای. بی. سی.<sup>۳</sup> و ان. بی. سی.<sup>۴</sup> از جمله شبکه‌های اطلاع‌رسانی مهم در آمریکا به شمار می‌روند.<sup>۵</sup> صاحبان و پایه‌گذاران این رسانه‌ها در آمریکا در واقع از همان طبقه برتر و از اعضای نخبگان قدرت هستند؛ افرادی که در دانشگاه‌های برتر آمریکا تحصیل کرده‌اند و در چندین نهاد دیگر نیز از اعضای هیئت‌امنا هستند.<sup>۶</sup>

موثرترین وسیله طبقه بالا برای کنترل وسایل ارتباط جمعی آگهی‌های تبلیغاتی است که سبب کنترل غیرمستقیم این وسایل می‌گردد. بنابراین، هنگامی که یک رسانه کار خود را آغاز می‌کند به منابع مالی بزرگ مانند وال استریت و دیگر منابع وابسته است. مالکیت وسایل ارتباط جمعی (رادیو، تلویزیون، روزنامه‌ها، مجلات و امروزه سایت‌های مختلف) طریقه‌ای مستقیم برای کنترل آن‌ها توسط اعضای طبقه برتر آمریکاست (دامهوف، ۱۳۵۸: ۸۲-۸۳). به عنوان مثال می‌توان به نقش یهودیان ثروتمند و نفوذشان بر رسانه‌ها اشاره کرد. آن‌ها به‌عنوان صاحبان تعدادی از رسانه‌ها نقش مهمی در جلب افکار عمومی به سوی خود داشته‌اند. شماری از روزنامه‌ها و شبکه‌های تلویزیونی با

۱. پخش مسائل مربوط به جنگ ویتنام، تخریب لیندون جانسون و نیکسون، مناظره‌های انتخاباتی، به‌خصوص مناظره جنجالی بوش پدر در جریان ایران کتترا زمانی که رئیس سازمان سیا و معاون ریگان بود و از ایشان در یک برنامه زنده تلویزیونی درخصوص حضورش در آن جلسه سؤال شد، از جمله مواردی هستند که نقش تلویزیون را در شکل دادن به افکار عمومی به خوبی نشان می‌دهند. برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به: (Wills, 2010: 63).

2. Columbia Broadcasting System, Inc. (CBS)

3. American Broadcasting Company (ABC)

4. National Broadcasting Company (NBC)

۵. اهمیت آن‌ها از این جهت است که به دلیل هزینه بالای تهیه خبر در آمریکا، تلویزیون‌های محلی و کوچک قادر به انجام آن نبوده و مجبورند از همان منابع تهیه‌شده این شبکه‌های بزرگ استفاده کنند، بنابراین شبکه‌های تلویزیونی مانند این سه نمونه، قدرت فراوانی در پخش اخبار دلخواه خود در همه مناطق، به‌خصوص شهرهای بزرگ دارند.

۶. به طور مثال: پایه‌گذار شبکه سی بی اس، ویلیام پالی فرزند یک میلیونر یهودی، فارغ‌التحصیل از دانشگاه پنسیلوانیا، در سال ۱۹۲۸، در سن ۲۷ سالگی این شبکه را به مبلغ چهارصد هزار دلار خرید و در نهادهای بسیاری جزو هیئت‌امنا بود. مؤسس نیویورک تایمز نیز یکی از اعضای فامیل‌های اشرافی یهودی است. آرتور سالز برگر (Arthur Sulzberger)، فارغ‌التحصیل دانشگاه کلمبیا در سال ۱۹۶۳ "New York Times Company" را پایه‌گذاری کرد. همچنین جنرال الکتریک، صاحب شبکه NBC است: به نقل از (لودتکه، ۱۳۷۹: ۳۲۹).

گرایش به یهودیان و اسرائیل در اختیار آنان هستند و بیشتر ارزیابی و جهت گیری‌های خبری چنین رسانه‌هایی بر پایه دفاع از منافع یهودیان در سراسر جهان استوار است. مسلمانان و اعراب که دشمن اسرائیل شمرده می‌شوند تأثیر اندکی بر رسانه‌های گروهی ایالات متحده دارند (ابوالفتح، ۱۳۸۱: ۲۹۳).

### نتیجه‌گیری

این تفکر که گروهی نسبتاً ثابت از افراد ممتاز ممکن است بر اقتصاد و دولت آمریکا مسلط باشند، مخالف خلق و خوی آمریکاییان و اصول بنیادین این کشور تلقی می‌شود. نگاه غالب آن است که افراد ممکن است در سطوح اجتماعی متفاوتی قرار داشته باشند و برخی از نفوذ بیشتری در مقایسه با دیگران برخوردار باشند اما هنگامی که قدرت طبق قانون اساسی به همه تفویض شده و از طریق انتخابات و گروه‌های فشار، مشارکت دموکراتیک وجود دارد و از آنجا که تحرک بالای اجتماعی دیده می‌شود، هیچ طبقه حاکم یا الیت قدرتی نمی‌تواند وجود داشته باشد. برخلاف این دیدگاه کثرت‌گرا از قدرت، با ارائه شواهدی می‌توان نشان داد یک طبقه برتر اجتماعی در آمریکا وجود دارد که با داشتن نقش مسلط در اقتصاد و دولت، طبقه حاکمه است. این طبقه از نظر اجتماعی به هم پیوسته بوده، خاستگاه آن در شرکت‌ها و بانک‌های بزرگ است و نقش عمده‌ای در شکل‌دهی به وضعیت سیاسی و اجتماعی ایفا می‌کند و با به کارگیری سازمان‌ها و روش‌های مختلف بر دولت فدرال مسلط است.

اغلب بخش‌های اقتصاد آمریکا تحت تسلط معدودی شرکت‌های بزرگ است. این شرکت‌ها به شیوه‌های مختلف با یکدیگر ارتباط دارند و اجتماع متحدی را به وجود می‌آورند. در سطح اقتصادی، پیوندهای درون اجتماع متحد از طریق مالکیت مشترک سهام از سوی خانواده‌ها و شرکت‌های دیگر و نیز سرمایه‌گذاری مشترک در بین شرکت‌ها آشکار می‌شود. در سطح جامعه‌شناختی، اجتماع متحد با استفاده از شرکت‌های مشاوره، حسابرسی و حقوقی یکسان به هم متصل هستند.

اعضای طبقه برتر به سه شیوه وارد برنامه‌ریزی سیاسی و شکل‌دهی به افکار عمومی می‌شوند؛ نخست آن که سازمان‌هایی را که در مرکز این تلاش‌ها هستند، تأمین مالی می‌کنند. دوم این که انواع گوناگونی از خدمات رایگان را برای برخی از سازمان‌های موجود در شبکه فراهم می‌کنند و سرانجام آن که جهت‌گیری کلی را تنظیم و افرادی را برای مدیریت اقدامات روزانه گزینش می‌کنند.

بنابراین، در این مقاله در پی پاسخ‌گویی به این سؤال که چه کسی بر آمریکا حکومت می‌کند، ابتدا به تشریح وضعیت طبقه برتر و نهادهای مربوط به آن و سپس

تشریح نخبگان در ۴ گروه مختلف پرداخته شد. یافته‌های مقاله در راستای پاسخ‌گویی به سؤال اصلی نشان می‌دهد براساس شواهد ارائه شده بهترین جواب ممکن آن است که قدرت مسلط در ایالات متحده توسط نخبگان قدرتی اعمال می‌شود که تحت رهبری طبقه حاکم دارای ثروت هستند. این افراد کسانی هستند که مقام و موقعیت‌شان، آن‌ها را قادر می‌سازد که از محیط عادی مردان و زنان معمولی جامعه فراتر روند؛ آن‌ها تشکیلات و مؤسسات بزرگ را اداره می‌کنند، ماشین کشور را به حرکت در می‌آورند و برای خود حق انحصاری و ویژه‌ای قائل هستند، مؤسسات نظامی را هدایت می‌کنند و منصب‌های فرماندهی و استراتژیک جامعه را اشغال کرده‌اند که در آن موقعیت‌ها، اهرم‌های مؤثر قدرت، ثروت و شهرت که آن‌ها از آن بهره‌مند هستند، تمرکز یافته است. از سوی دیگر، یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد که در امر سیاست در آمریکا، کسی که ثروت و فرصت کافی داشته باشد می‌تواند وقت خود را به فعالیت‌های سیاسی که هیچ‌گونه پاداش نقدی به همراه ندارد، صرف کند. مسلماً در مقایسه با فردی که مجبور است برای معاش خود ساعت‌ها زحمت بکشد، افراد ثروتمند فرصت و شانس بیشتری دارند.<sup>۱</sup> در امر قدرت‌طلبی، تعدادی چون منابع بیشتری در اختیار دارند، طبعاً نسبت به بقیه از امکانات بیشتر استفاده می‌کنند: پس کسانی که منابع بیشتری در اختیار دارند، قدرت بیشتری نیز به دست می‌آورند.

امروزه پیشرفت تکنولوژی اطلاعات نیز به همان میزان که مرکزیت قدرت را در شرکت‌های بازرگانی و سازمان‌های اطلاعاتی و دولتی متمرکز کرده است به همان اندازه نیز بسیج افکار عمومی را مشکل‌تر نموده و آن خطوط و روابط واضح و آشکار بین نخبگان سنتی و مردم عادی تیره و نامعلوم شده است. سیاست‌تصویری و نمادی جایگزین سیاست چهره به چهره اولیه آمریکا شده و روابط انسانی و گروهی نخبگان با مردم به روابط دیوانسالارانه، رسانه‌ای و اطلاعات کامپیوتری تبدیل گردیده است.

۱. در آمریکا، برای کسانی که خواهان ورود به عرصه سیاسی هستند، مسئله ثروت بسیار حائز اهمیت است. به‌طور مثال در سال ۱۹۵۲ از هر پنج نماینده چهار نفر و از هر سه سناتور دو نفرشان درآمدهای دیگری غیر از حقوق دریافتی از کنگره داشتند و این درآمدها از شرکت‌ها یا مشاغل عاید آن‌ها می‌شد که آنان هنوز در جوامع زادگاه خود از آن برخوردار بودند. آن‌ها از سرمایه‌گذاری‌ها نیز عایداتی داشتند. حضور ثروتمندان مستقل در عمارت کنگره آمریکا به‌طور روزافزون امری عادی است. زندگی به‌عنوان عضوی از کنگره می‌تواند برای کسانی که بهره‌ای از امکانات شخصی ندارند، با یأس و ناامیدی همراه باشد (دال، پیشین، ص ۱۵۲).

نخبگان عصر جدید آمریکا مانند "بیل گیتس"<sup>۱</sup> میلیاردر و صاحب اصلی کمپانی عظیم مایکروسافت و حضور او در صحنه آمریکا هم حقیقی و در نوع خود جدید است، زیرا نخبگان اطلاعاتی و اقتصادی و مالی امروزی به سازمان‌های مالی بین‌المللی و قدرت در سطح ملی و جهانی تعلق دارند. آمریکا امروز مطابق قانون یک دولت فدرال مرکزی، یک دولت ایالتی و یک دولت محلی دارد ولی از جنبه عرفی اخیراً با تمرکز نخبگان قدرت در این چارچوب حتی می‌توان گفت هدف از بنیادهای خیریه‌ای که در سرتاسر دنیا به بهانه کاهش فقر و کمک به رشد کشورها در هماهنگی با فرایند جهانی‌شدن، مشغول هستند به نوعی دخالت آمریکا در مناطق مختلف دنیاست. ثروتمندان آمریکایی و صاحبان بنیادهای بزرگ می‌خواهند نفوذ خود را نه تنها در آمریکا بلکه در سراسر جهان در جهت اهداف خود اعمال کنند. به‌طور مثال یهودیان ثروتمند که تنها ۳٪ از جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دهند، یکی از مهم‌ترین گروه‌های مهاجر و تأثیرگذارترین آن‌ها در سیاست آمریکا هستند (Zweigenhaft and Domhoff, 1998: 13).

در آخر می‌توان گفت قدرت در جامعه آمریکا در نهادهای بزرگ آن متمرکز شده؛ شرکت‌ها، بانک‌ها، بیمه، رسانه‌های جمعی، کاخ سفید، کنگره، لابی‌های قدرتمند، دفاتر حقوقی، بنگاه‌های سرمایه‌گذاری، دانشگاه‌ها، بنیادها و سازمان‌های خیریه، نهادهای خصوصی برای سیاست‌گذاری و افرادی که در رأس این نهادها قرار دارند در واقع نخبگان آمریکا هستند. رهبران ملی در آمریکا نخبه خوانده می‌شوند زیرا آن‌ها اقتدار رسمی و قانونی خود را بر نهادهای بزرگی که زندگی آمریکاییان را شکل می‌دهد، اعمال می‌کنند اما به‌طور حتم ایالات متحده نمونه‌ای از جامعه‌ای است که بیشترین قدرت آن در دست تعداد محدودی از افراد است. امروزه ثروتمندان و مدیران عالی‌رتبه شرکت‌ها، بسیاری از مناصب قدرت در نظام سیاسی رسمی را اشغال کرده‌اند. اعضای طبقه برتر آمریکا به وسیله کنترل اکثر مؤسسات مهم تشکیل عقاید، نقش خود را بازی می‌کنند و با تعیین چارچوبی سبب می‌شوند که هرگونه تصمیمی درباره مسائل مهم در داخل آن اتخاذ گردد.

۱. بیل گیتس به همراه همسرش ملیندا امروزه صاحب بزرگ‌ترین مؤسسه خیریه در دنیا هستند. این بنیاد در سال ۲۰۰۰ با بودجه ۱۰۶ میلیون دلاری از طرف بیل گیتس راه‌اندازی شد و در سال ۲۰۰۶ با کمک وارن بافت (ثروتمندترین مرد جهان در سال ۲۰۰۸ به نقل از مجله فوربز)، توسعه پیدا کرد. از اهداف ذکر شده می‌توان به افزایش سلامت و کاهش فقر در سطح دنیا و در آمریکا گسترش دادن فرصت‌های آموزش و دسترسی به فناوری اطلاعات اشاره کرد. مرکز این بنیاد در شهر سیاتل در ایالت واشینگتن و حجم کمک‌های اهدایی آن ۳۳ میلیارد دلار است [www.gatesfoundation.org](http://www.gatesfoundation.org).

## منابع

۱. ابوالفتح، امیرعلی (۱۳۸۱)، *برآورد استراتژیک ایالات متحده آمریکا*، تهران: ابرار معاصر.
۲. دال، رابرت (۱۳۷۸)، *دریاره دموکراسی*. ترجمه: حسن فشارکی. تهران: نشر شیراز.
۳. دامهوف، ویلیام (۱۳۵۸)، *چه کسانی بر آمریکا حکومت می‌کنند؟* ترجمه: پرویز علوی، تهران: نشر فرخی.
۴. دوتوکویل، آلكسی (۱۳۴۷)، *تحلیل دموکراسی در آمریکا*. ترجمه: مهندس مقدم، تهران: انتشارات زوار.
۵. کلینتون، هیلاری رادهام (۱۳۸۲)، *زندگی من*، ترجمه: بیژن اشتری، تهران: مهد فرهنگ.
۶. لودتکه، لوتراس (۱۳۷۹)، *ساخته شدن آمریکا (جامعه و فرهنگ ایالات متحده)*، ترجمه: شهرام ترابی. تهران: وزارت امور خارجه.
۷. موروا، آندره (۱۳۴۰)، *تاریخ آمریکا*، از پیدایش تا جنگ دوم، ترجمه: نجفقلی معزی (حسام‌الدوله)، تهران: انتشارات اقبال.
۸. موسوی موحدی، علی‌اکبر (۱۳۸۷)، *بنیادهای نخبه پرور در ایران و جهان*، تهران: امیرکبیر.
۹. میلز، سی رایت (۱۳۶۰)، *بینش جامعه‌شناختی (نقدی بر جامعه‌شناسی آمریکایی)*، ترجمه: عبدالمعبود انصاری، تهران: شرکت انتشار.
۱۰. میلز، سی‌رایت (۱۳۸۳)، *نخبگان قدرت*، مترجم: بنیادفرهنگی پژوهشی غرب‌شناسی. تهران: فرهنگ مکتوب.

11. Asirvatham, Sandy (2002), *Katharine Graham, Women of Achievement*. NY: Chelsea House Publishers.
12. Catalyst (2010), "Women in U.S. Management". Available at: <http://www.catalyst.org/publication/206/Women-in-us-manageme>, (last access 21-12-2010).
13. Central Intelligence Agency (201۴), available at: <https://www.cia.gov/news-information/press-releases-statements/2014-press-releases-statements/index> (last access 21-12-2010).
14. Cotten, Trystan T. and Kimberly Springer, (2010) *Stories of Oprah, The Oprahfication of American Culture*. University Press of Mississippi.
15. Dahl, Robert A. (1961) *Who Govern's? Democracy and Powering in an American City*. New Haven, CT: Yale University Press.
15. Domhoff, William G. (2006), *Who Rules America*. 5<sup>th</sup> Edition, University of California, Santa Cruz: Mc. Graw Hill.
16. Dye, Thomas R. and Harmon Zeigler (2008), *The Irony of Democracy: An Uncommon Introduction to American Politics*. NY: Millennial Edition.
17. Dye, Thomas, R. (1976), *Who's Running America?* First Edition, Englewood Cliffs, NJ: Prentice Hall, Inc.
18. Dye, Thomas, R. (1996), *Who's Running America?* 6<sup>th</sup> Edition, Englewood Cliffs, NJ: Prentice Hall, Inc.

19. Engelstad, Fredrik (2008), *Comparative Studies of Social and Political Elites*. Massachusetts: Harvard University Press.
20. Epstein, Edward Jay (1977), *Agency of Fear: Opiates and Political Power in America*. New York: G.P.Putnam and Sons.
21. Garson, Helen S. (2004), *Oprah Winfrey: A Biography*. California: Greenwood Press.
22. Girvetz, Harry K. (1967), *Democracy and Elitism*. New York: Charles Scribner's Son.
23. Graham, Lawrence Otis (1999), *Our kind of people, Inside Americas Black Upper Class*. NY: Harper Collins e book.
24. Gritzner, Charles F. (2008), *The United States of America*. NY: Chelsea House Publisher.
25. Hartman, Michael (2007), *The Sociology of Elites*. New York: Routledge.
26. Holcombe, Randall G. (2000), *Writing off Ideas: Taxation, Foundations, and Philanthropy in America*. New Jersey: Transaction Publishing, U.S.A.
27. Lawless, Jennifer L. and Richard L. Fox (2010), *It Still Takes A Candidate: Why Women Don't Run for Office*. New York: Cambridge University Press.
28. Lindsay, D. (2007), *How Evangelicals Joined the American Elite*. NY: Oxford University Press.
29. McGann, James (2007), *Think Tanks and Policy Advise in the United States*. New York: Routledge.
30. Mills, C. Wright (1956), *The Power Elite*, New York: Oxford University press.
31. Ostrander, Susan A. (1984), *Women of the Upper Class*. Philadelphia: Temple University Press.
32. Petras, James (2008), *The Power of Israel*. Harvard University Press.
33. Rich, Andrew (2004), *Think Tanks, Public Policy, and the Politics of Expertise*. NY: Cambridge University Press.
34. Soares, Joseph A. (2007), *The Power of Privilege: Yale and America's Elite Colleges*. California: Stanford University Press.
35. Sora, Steven (2003), *Secret Societies of America's Elite*. Rochester, Vermont: Inner Traditions: Bear & Company.
36. Stevens, Mitchell, L. (2007), *Creating a Class College Admissions and the Education of Elites*. Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.
37. Taylor, Jim and Dough Harrison (2009), *The New Elite*, NY: AMACOM.
38. Walzer, Michael (1992), *What it Means to be an American*, NY: Marsilio Publishers.
39. Wills, Jim (2010), *One Hundred Media Moments that Changed America*, California: Greenwood Press.
39. Zweigenhaft, Richard L. and William, G. Domhoff (1998), *Diversity in the Power Elite*. New Heaven& London: Yale University Press.